

باز هم تحولات جدید سبب تغییرات بیشتری در ماهیت اتحادیه گردید . در آن روزها که هنوز به پاریس بدرستی بعنوان زارگاه انقلاب نگاه میشد ، تدریجا اتحادیه از وابستگی به توطئه گران آن خلاص میگردد . گسترش کمی اتحادیه وجود این آگاهی را سبب گردید ، که اتحادیه در میان کارگران پیش از پیشرفته بدواید و اینکه این نقش تاریخی به کارگران آلمان محول گردیده تا پرچم کارگران سراسر اروپا را چه از شرق و چه از غرب ، باهتزاز درآورند . دیگر مجاز بود ، وایتلینگ را بعنوان يك تئوریست کمونیسم در کنار رهبرای فرانسوی هم عرض قرار داد . بالاخره بر پایه تجربیات دوازده ماهه این آموزش کسب گردیده بود که تلاشهای کودتاگرایانه بی ثمر می باشند . اینکه هنوز هم بهر واقعه ای بمثابة نقطه احتمالی شروع يك شروع انقلابی نگاه میشد و باز اینکه هنوز هم عناصر نیمه توطئه گر بطور کل مستقر بودند ، چیزی جز يك مقاومت انقلابی که اکنون در جریان برخورد با نظریات نافذ و صحیح قرار داشت ، نبود .

در مقابل تئوری اجتماعی اتحادیه خود دارای يك اشتباه ، هر چند هم نامشخص بود ، که از روابط درونیش بر میخاست . اعضا تا آنجائیکه اصولا کارگر بودند ، بطور کلی از پیشه و ران تشکیل میشدند . اشخاصی که اینان را استشار میگردند ، خود در شهرهای بزرگ استاد کاری پیش نبودند . در آنزمان در لندن تبدیل شیوه استشار از خیاطی با اصطلاح صنایع پوناسی که در طی آن کارگاههای خیاطی بحساب تولید برای سرمایه داران می بایستی تبدیل به صنایع خانگی شوند ، هنوز مراحل جنینی خود را میگذراندند . از یکطرف فرد استشارگر يك صاحبکار کوچک بود و از طرف دیگر کارگران خود آرزو مینمودند تا روزی تبدیل به يك صاحبکار شوند . علاوه بر این بقایای روحیه صنفی گری بقیاس وسیعی در پیشه و ران آلمانی رسوب کرده بود . برای بیان درجه مقام والای این پیشه و ران کافی است که اشاره شود که اینان نه تنها هنوز پرولتاریای تمام هیأرت نبودند ، بلکه بعنوان زائده خرد ، پرولتاری در حال تبدیل به پرولتاریا شدن ، هنوز با پرولتاری و با بعبارت دیگر با سرمایه بزرگ در تضاد مستقیم قرار نداشتند . ولی علیرغم این واقعیت اینان در چنان موقعیتی بودند که بتوانند تکامل بعدی خود را ، اگرچه بدون آگاهی کافی ، ولی بطور غریزی نموده و حزب پرولتاریائی را پایه گذاری کنند . باوجود این بعضی از مانع تراشیهای اینان که سرچشمه اش را باید در پیشه اروپای کاسکارانه آنها جستجو نمود ، غیر قابل اجتناب بود ، بخصوص زمانیکه نسبت به انتقاد از اجزای جامعه موجود و یا بررسی از واقعیات آن میرسید . من معتقدم که در کل اتحادیه در آنزمان حتی یکفر هم یافت نمیشد که حد اقل يك کتاب درباره اقتصاد خوانده باشد ، این کمبود در هر حال هیچ طنینی نداشت و برای عبور از مانع تئوری گاهگاهی شعارهای "برابری" ، "برادری" ، "وعدالت" نیز بآنها مدد میرساند !

همزمان با تئوری کمونیستی که اتحادیه و وایتلینگ طرح ریزی مینمودند ، تئوری کمونیسم بسیار متفاوت دیگری با به عرصه وجود میگذاشت . زمانیکه من در پنجمین زندگی میگردم با کمال تاسف دریافتم که عوامل اقتصادی ، که تا بحال تمام تاریخ نویسان برای آنها نقش جزیی و یا اصولا هیچگونه نقشی قابل

نموده اند ، حد اقل در تحت شرایط نوین ، قدرت تعیین کننده ای در جهان می باشند ؛ که این عوامل اقتصادی علت تضادهای طبقاتی معاصرند ؛ که در آن کشورهاییکه بعلمت رشد عظیم صنعت (مانند انگلستان) ، این تضادها بطور روشنی تجلی می یابند ، احزاب سیاسی جدید ، مبارزات حزبی نوین بوجود می آورند و نتیجتاً سیمای حیات سیاسی را کاملاً تغییر می دهند . مارکس (مغزریب) در سال ۱۸۴۴ با نگارش در سالنامه آلمانی - فرانسوی نشان داد که وی نیز بهمین نتایج رسیده است . او معتقد بود که این دولت نیست که شرایط جامعه بورژوازی را شکل داده و آنرا تنظیم میکند ، بلکه بعکس این جامعه بورژوازی است که دولت را شکل داده و بدان نظم میبخشد ؛ و بنابراین ، سیاست و تاریخ تکامل سیاسی باید در پیشو شرایط اقتصادی و تکامل تدریجی آنها مورد تحلیل قرار گیرند ، نه آنطوریکه تا بحال بطور معکوس انجام گرفته است . زمانیکه من مارکس را در تابستان ۱۸۴۴ در پاریس ملاقات کردم ، مسلم بود ، تا بآنجا نیکه مربوط به مسائل شوریک میشود ، نظراتمان کاملاً باهم تطابق دارد . آنزمان را میتوان سر آغاز کار مشترک ما دانست . هنگامیکه دوباره در بهار ۱۸۴۵ همدیگر را در اینبار در بروکسل ملاقات کردیم ، مارکس اکنون نکات عمده را در تئوری ماتریالیستی تاریخ عمیقاً مورد بررسی قرار داده بود . آنگاه ما ساختمان تئوری را در اجزاء متعدد آن وظیفه خود قرار دادیم .

این تئوری ، که نقش آن ایجاد یک تحول انقلابی در علم تاریخ بود و عمدتاً به مارکس تعلق داشت (بخاطر اینکه من سهم بسیار ناچیزی در قضیه داشتم) ، برای جنبش طبقه کارگر معاصر اهمیت شایانی داشت . از آن پس دیگر امکان نداشت که به کونینیم ، میان فرانسویان و آلمانیها ، و به چارتیسم ، در بیسن انگلیس ها ، پشابه پدیده های تعادلی ، که امکاناً میتوانستند اهدا بوجود نیابند ، نگریست . این جنبشها پشابه بیان آرمانهای یک طبقه سندیده ، طبقه ای که بعنوان محصول حیات نوین با به عرصه وجود گذاشته بود ، یعنی طبقه پرولتاریا ، محسوب میگردد ؛ این جنبشها پشابه اشکال کم و بیش تکامل یافته یک نیرو اجتناب ناپذیر تاریخی علیه طبقه حاکمه ، یعنی بورژوازی تبلور یافت . مهماندا ، پشابه اشکال مبارزه طبقاتی با مبارزات طبقاتی گذشته از لحاظ ویژگی زیر تفاوت دارد :

طبقه سندیده امروز ، پرولتاریا ، نمیتواند رهائی خود را بدون آزاد ساختن کل جامعه از تقسیم طبقاتی بدست آورد . بورژوازی پرولتاریا به جنگ طبقاتی خانه خواهد داد . پس از آن کونینیم بمعنای تشریح برداشته تخیلی یک ابداء آل اجتماعی ، که تا سرحد امکان مطلوب نزدیک میشود ، تلقی نمیکردند . بعکس ، از آن پس کونینیم معنای درک از خصلت شرایط و هدفهای هام ناشی از مبارزه ای را یافت که پرولتاریا در آن گام نهاده بود .

ما مایل نبودیم که این نتایج علمی نوین را در مجله های قطره برای رشد و بهبود فکری و اخلاقی اهلپهان حرفه ای پیشنهاد نمائیم . هر دوی ما با تمام آنچه که در وجود خود داشتیم به جنبش سیاسی گسام نهاده ، با جهان فرهنگی ، پیوسته در استانبولفری آلمان ، روابط معینی برقرار نموده و با پرولتاریای متشکل

پیوند های عمیقی داشتیم . بنا بر مسئولیتی که بعهده ما بود ، می بایستی بینش خود را بر پایه علمی استوار ، مستحکم سازیم ؛ ولی بهمان اندازه وظیفه داشتیم که پرولتاریای اروپا را بطور عام و پرولتاریای آلمان را مشخصا بسوی معتقدات خود جلب نمائیم . ما بجزر اینکه مسائل را برای خود روشن کردیم دست بکار شدیم . جامعه کارگران آلمان را در بروکسل بنا نهادیم و روزنامه

را در اختیار گرفتیم . این جریده تا انقلاب فوری در دستمان بود . ما توسط یولیان هارنی با چارنیشیا در تماس قرار گرفتیم . من برای روزنامه "The Northern Star" ارگان مرکزی جنبش چارنیشی ، که سردبیر آن هارنی بود ، مقاله مینوشتیم . همچنین ما با دکترانهای بروکسل همکاری میکردیم . اتحادیه دکترانیک يك سازمان بین المللی بود که در بروکسل پایه گذاری شد و در حقیقت مارکس معاون بخش آلمانی آن بود .^[۲۲] علاوه ، ما با دکترانهای فرانسوی که روزنامه ای بنام "Réforme"^[۲۳] منتشر می ساختند ، تماس حاصل نمودیم و من برای آن مقالاتی مینوشتیم . در يك کلام ، روابط ما با سازمانهای رادیکال و پرولتاری و جراید دستچینی کمبودی نداشت .

روابط ما با اتحادیه عدالت بقرار زیر بود : البته ما از وجود این جمعیت مطلع بودیم . سالها قبل در ۱۸۴۳ شاپو، یعنی پیشنهاد عضویت در آنرا کرده بود ، ولی بهنگل کاملا روشن من دعوت وی را رد کردیم . صعبدا ، ما فعالانه بکتابت خود با " انجمن " لندن ادامه دادیم ، وحشی با دکترانیک که در آنزمان عضو رهبری کننده " انجمن " پاریس بود ، روابط بسیار نزدیکی داشتیم . ما بدون اینکه خود را با شرایط داخلی اتحادیه درگیر کنیم ، در باره تمام مسائل مهم آن مطلع میشدیم و از طریق شفاهی ، نامه و جراید ، بینش تشویک خود را بجمع اعضا می رساندیم . علاوه بر آن ، در مواقع مخصوص (مثلا در رابطه با امر داخلی حزب کمونیست که در پروسه تشکیل بود) اعلامیه های لیئوگرافی شده ، منتشر میکردیم ، و آنها را برای رفقایمان و افرادی که با ما مکاتبه داشتند به سراسر جهان میفرستادیم .

دانشجوی جوانی بنام هرمان کرهک (۵۰ - ۱۸۲۰) اهل وستفالن ، به امریکا مهاجرت کرد . او پرده از اسرار خود برداشت که رابطه اتحادیه بوده ، با هارور هارینگ دیوانه پیوند دارد و پیشنهاد نمود که با کمک گرفتن از اعتبار اتحادیه ، انقلاب در امریکای جنوبی را آغاز کند . وی روزنامه ای منتشر ساخت که^[۲۴] در آن از یکموج کمونیسم کاملا احساساتی که بر پایه شور و عشق قرار داشت ، سخن میراند . ما بهدرتنگه بوسیله يك اعلامیه که هاری از تاثیر نبود ، حملات او را پاسخ دادیم . تا آنجائیکه مربوط به اتحادیه میشد ، خبر بیشتری از وی شنیده نشد .

بعد ها واپسیننگ به بروکسل آمد . ولی دیگر او آن کارگر جوان رک گوی خمیاطی نبود که زمانی نسبتا در شگرفی از استعداد های خود ، آنچنان مشتاقانه میخواست که تصویر روشنی از واقعیت چگونگی دنیای کمونیسم داشته باشد . اکنون وی مرد بزرگی بود که منزلت و الاپش او را هدف نیشخند حسودان میساخت ، کسی که مدام ازرقها و دشمنان پنهانی خود شك داشت که صادا برای به دام انداختن وی دایمی گسترده

باشند ! پیغمبری بود که از ملکی به ملکت دیگر دنبال میشد ، رسولی که برای تحقق بهشت بر روی زمین نسخه ای آماده داشت که ارائه دهد و بخود میباید که وی با هرکس که روبرو شده است ، آنها سعی نمودند که آنها از وی بربایند . هم اکنون میان او با اعضای اتحادیه در لندن و بروکسل بهم خورد . بود . در شهر ثانوی مارکس و همسرش با حوصله مخافا خارق العاده ای به وایتلینگ ، خوش آمد گفتند . اما وایتلینگ با هیچکس نمیتوانست همراه شود . وی با امید اینکه بتواند برسالت پیامبری خود ادامه دهد به ایالات متحده سفر کرد .

تمام این شرایط متعدد سهم خود را برای ایجاد تغییر در اتحادیه پیدا نمودند . این تغییر پیش بخصوص در بین اعضا لندن محسوس بود . از لحاظ تشویک هم نقصان کمونیس مساوات گرای فرانسوی و هم نوع کمونیس وایتلینگ روز بروز روشنتر میشد . تلاش وایتلینگ در جهت رحمت دادن کمونیس به پرانتیک مسیحیت - چنین پیشنهادات شعشانه ای ، حقیقتا در " انجیل گناهکاران مظلوم " وی بافت میشود - یا جنبش را ، در سوئیس ، بدامان ایلهانی جون آلبرشت (۱۸۰۴ - ۷۲) رها کرد یا آنها با انتشار پیغمبران نقلی ای چون کولمن محکوم نمود . " سوسیالیسم حقیقی " (رجوع شود به بخش از مانیفست در شماره سوسیالیسم آلمانی یا سوسیالیسم حقیقی) ، با تظاهر جاهلانه چند فرد اهل ادب ، چیزی جز ترجمه عبارات سوسیالیسمی فرانسوی زبان آلمانی هگی نبود که با ترشحات احساساتی رنگ پریده در باره عشق مزین میگردد . این جریان بوسیله کرک و سایر خوانندگان ادبیات مزبور بدرون اتحادیه آورده شده بود و اکنون دیگر بی اصل و نسب عشق روزی آبدار این دکترین انقلابیون بر سابقه و کار آزموده را شفر میساخت . آن عقاید تشویکی را که نابحال معقد بودند ، سرریحا غیر قابل دفاع میگشت ، و اشتباهاتی که از این تشویها ناشی میشد بیشتر و بیشتر نمودار میگردد . در نتیجه ، مسئولین اتحادیه در لندن بطور روز افزون بصحت تشویهای جدیدی که توسط مارکس و من طرح میگردد ، متقاعد میشدند . این جریان افشاح ، بدون شک توسط دو فرد که در آنزمان تصادفا عضو " انجمن " لندن بودند و از نقطه نظر کفایت تشویک سرآمد سایر رهبران بودند ، گسترش داده شد . این افراد کارل فیندر ، نقاش مینیاتور ، اهل هایلبرون (وفات ۱۸۲۶) و ژوز آگارپوس (وفات ۱۸۸۹) ، خیاط ، اهل توینگن ، بودند . (۱)

سخن کوتاه ، مول در بهار ۱۸۴۷ به بروکسل آمد . وی مارکس را ملاقات کرد ، و سپس برای دیدار من به پاریس مسافرت نمود . قصد سفر وی این بود که ، بنا به تقاضای صرانه رفقای پیش یکبار دیگر از ما برای ورود

(۱) فیندر تقریبا هشت سال قبل (۱۸۲۶) وفات نمود . وی مردی با استعداد ، مبتکر ، شوخ طبع کنایه زن و منطقی بود . آگارپوس برای سالهای زیادی بعنوان دبیر کل اتحادیه بین المللی کارگران کار کرد که در شورای کل (مرکزی) آن اسامی افرادی چون ، آگارپوس ، فیندر ، السنو (۱۹۱۰ - ۱۸۲۵) ، لوکتر (متولد ۱۸۲۶) ، مارکس و نام من دیده میشود . آگارپوس سرانجام خود را کاملا وقف فعالیت در جنبش اتحادیه کارگری انگلستان نمود .

به اتحادیه دعوت بعمل آورد. آنها همه به صحت کلی نظرات ما معتقد شده بودند، و بهمان اندازه نیز اهتمام داشتند که زمان آن فرا رسیده است که اتحادیه را از اشکال سنتی و شیوه های توطئه گرانه اش برهانند. ما در صورتی به اتحادیه وارد میشویم که در کنگره ای بها فرصت داده شود تا تئوریهای کمونیسم خود مانرا بصورت مانیفستی در برابر اعضا قرار دهیم که بعد از آن بعنوان مانیفست اتحادیه انتشار یابد. وی اراعه داد، پس بنابراین ما باید در جانشین ساختن سازمانیکه با شرایط زمانی و هدفهای مشترکمان تطابق دارد، بجای اتحادیه قدیم کک کنیم. ما در زمینه نیاز به یک سازمان، بمنظور اجرای تبلیغات در میان کارگران آلمانی شکی نداشتیم، در همین حال میدانستیم، تا بدانجائیکه چنین سازمانی خصلت کاملاً محلی بخود نگیرد، حتی در خارج از مرزهای آلمان مجبور است که سازمانی مخفی باشد.

حال، چنین سازمانی عیناً هم اکنون بشکل اتحادیه وجود داشت. آنچه را که ما تا بحال محکوم کرده بودیم اکنون خود اتحادیه به اشتباه بودن آن پی برده بود؛ از ما خواسته شده بود که در امر تجدید تشکیلات کک نقایم. آیا ما میتوانستیم امتناع ورزیم؟ محققاً خیر. ما عضو اتحادیه شدیم. مارکس، از میان رفقای خود ما در بروکسل، قادر با ایجاد یک "انجمن" گردید. من سهم خود سه "انجمن" را که در پاریس وجود داشتند بازدید نمودم.

اولین کنگره اتحادیه در تابستان ۱۸۴۷ در لندن برگزار گردید. ویلهلم ولف، نماینده "انجمن" بروکسل بود، و من "انجمنهای" پاریس را نمایندگی میکردم. مطلب عمده مورد بحث مساله تجدید تشکیلات بود. در این هنگام میراث ایام توطئه گری، تمام بقایای خصوصیات هیروتی سازمان بدور ریخته شد. تشکیلات اتحادیه بصورت انجمنها، محافل، محافل رهبری کننده، کمیته مرکزی، و کنگره درآمد و "اتحادیه کمونیستها" نام گرفت. ماده اول (مواظفنامه) میگوید: "هدف اتحادیه به وارگون نمودن بورژوازی، استقرار حاکمیت پرولتاریا، الفبا" نظام اجتماعی بورژوازی که بر پایه تضاد های طبقاتی بنا شده، و بر قراری نظام اجتماعی نوینی است که در آن نه طبقات و نه مالکیت خصوصی وجود خواهد داشت."

سازمان کاملاً دموکراتیک بود؛ مسئولین آن انتخاب میشدند و قابل احضار بودند. این نکته بنیهای برای پایان دادن به هرگونه هوا و هوس بازگشت به شیوه های توطئه گرانه کافی بود. زیرا این شیوه ها در صورتیکه بخواهند موفقیت آمیز باشند، به دیکتاتوری احتیاج دارند. بنابراین، احد اهل برای ایام صلح، اتحادیه به یک جامعه تبلیغاتی بدل گشت. نظام (نظامنامه) جدید برای بحث در اختیار "انجمنها" قرار گرفت. تا باین حد همه ما دموکراتیک شده بودیم. این نظام مضافاً در کنگره دوم مورد بررسی قرار گرفت و سرانجام توسط نمایندگان در هشتم دسامبر ۱۸۴۷ مورد قبول واقع شد. آنها را در کتاب هروت و اشتیور در باره توطئه گریهای کمونیسم در قرن نوزدهم، جلد یک، صفحه ۲۳۹، ضمیمه ۸ میتوان یافت.

دومین کنگره در اواخر روزهای نوامبر و اوایل روزهای دسامبر همانسال، برگزار گردید. این بار، مارکس

حضور داشت و تئوری جدید را در جریان یک بحث طولانی توضیح داد. کنکره دست کم مدت ده روز بطول انجامید. تضاد و تردید هر طرف شد، تئوری جدید با اتفاق آراء پذیرفته شد و به مارکس و سن مسئولیت نوشتن مانیفستی محول گردید. مابدون نامل و تاخیر بوظیفه خود عمل نمودیم. چند هفته قبل از آغاز انقلاب فوریه نسخه دستی آن به لندن فرستاده شد که در آنجا به چاپ رسید. از آن زمان تا بحال مانیفست بدو ترجمه جهان میگردد و تقریباً تمام زبانها ترجمه شده است، و حتی شا با امروز بنزله رهنمودی بوسیله جنبش پرولتری کشورهای کاملاً گوناگون مورد استفاده قرار میگردد. شعار اتحادیه: "انسانها همه برادرند" جای خود را به شعار نوینی داد: "پرولترهای جهان متحد شوید". این شعار اعلام عمومی خصلت انترناسیونالیستی پیگاری بود. هفده سال بعد، همین ندای جنگ (ندای آتشین) در سراسر جهان بشاره شعار سازمان بین المللی کارگران طنبن افکن شد، و امروز پرولتاریای مبارز در تمام کشورهای آنرا بر روی درفش خود حک کرده است. انقلاب فوریه آغاز شد. بلافاصله دفتر مرکزی لندن، اختیارات خود را به شعبه اتحادیه در بروکسل واگذار نمود. ولی این تصمیم زمانی به بروکسل ابلاغ شد که در آنجا یک وضع اشغالی حکمفرما بود و بطور مشخص آلمانها دیگر رهبر هیچ کجا قادر به اجتماع نبودند. ماهه در حال حرکت به پاریس بودیم، در نتیجه اداره مرکزی جدید نیز تصمیم به انحلال خود گرفت و تمام اختیارات را به مارکس واگذار نمود و بوی اختیار

داده شد تا بلافاصله در پاریس اداره مرکزی جدیدی تاسیس نماید. هنوز مدت زمانی از جدائی پنج نفری که این تصمیم را در تاریخ سوم مارس ۱۸۴۸ اتخاذ کرده بودند، نگذشته بود، که پلیس بخانه مارکس هجوم برد و او را بازداشت کرده و روز بعد مجبوره عزیمت به فرانسه، محلی که مارکس خود خواهان عزیمت به آنجا بود، نمود.

بزودی همگی با در پاریس مجدداً یکدیگر را یافتیم. در آنجا متوجه شدیم که در تمام آلمان بخش گردید و امروز نیز هنوز میتوان از آن آسخت، از طرف اعضای اداره مرکزی جدید باضا رسید. در آنزمان مالیخولیائی برلونیهای انقلابی پاریس مسئولی شده بود. اسپانیائی ها، ایتالیائیها بلژیکی ها، هلندیها، لهستانی ها و آلمانی ها در همه متشکل میشدند تا سرزمین پدری مربوطه شان را آزاد کنند رهبری لژیون آلمانی با هر دوگ، بورژوازی و بورژوازی نشین بود. از آنجا که بلافاصله بعد از انقلاب، کلیه کارگران خارجی نه تنها بیکار شدند بلکه حتی از طرف مردم مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند، عده زیادی باین لژیونها روی آوردند. حکومت جدید، وجود این لژیونها را وسیله ای برای خلاص شدن از شر کارگران خارجی میدید و باین منظور برای آنها مقرری تعیین کرد با همین معنی که برای مارش آنها بطرف وطنشان - رایگانها و جیره روزانه ای برابر - ه ساعتیم - مقرر نمود و در مرکز کشور مربوطه نیز در خارج - لامارتن خوش بیان که همواره نظاره رقت قلب میکرد - فرصت آنرا مییافت که ایشانرا [اعضای لژیونهای خارجی هم فرانسه را] به حکومت های مربوطه بفروشد.

با با قاطعیت هر چه تا ضرب این بجه بازی انقلابی مخالفت صورت میدادیم، نهاجم بداخل کشور بقصد پیاده کردن انقلاب صادر شد و از خارج - در محبوحه هیچان آلمان آنزمان، خودی معنی ایجاد مانعی در راه انقلاب آلمان بود و معنی تقویت حکومتها و تسلیم نمودن لژیونهای بی دفاع بدست سربازان آلمانی بود، یعنی همان چیزی که لامارتن آنرا تضمین کرده بود. ولی وقتی انقلاب در وین و برلن پیروز شد، دیگر لژیون کاملاً بی معنی شده بود.

مايك كلوپ كونيستي آلماني تشكيل داديم [۲۵] و در آن يكارگران توصيه ميكرديم كه از لژیون فاصله بگيرند و برعكس بطور انفرادی بوطن بازگردند و در آنجا برای جنبش فعالیت کنند . دوست قدیمی ما ، فلوکون که در دولت موقتی شرکت داشت ، برای کارگرانی که توسط ما بخسارچ گسیل ميشدند همان تسهیلات سفری را که برای لژیونرها مقرره شده بود فراهم میآورد و باین ترتیب ما سیصد تا چهارصد کارگر را از آنجمله اکثریت اعضای اتحادیه رایآلمان بازگردانديم .

همانطور که بسادگی قابل پیش بینی بود ، ثابت شد که اتحادیه در مقابل جنبش نوده های خلق که اکنون براه افتاده بود ، اهم بسیار ضعیفی بیش نبود . سه چهارم اعضای اتحادیه - که قبلا در خارج بسر میبردند - در اثر مراجعت بوطن ، محل اقامتشان تغییر کرده بود و باین ترتیب انجمن هایی که تاکنون در آنها عضویت داشتند ، منحل شده بودند و تمام تماسهای آنها با اتحادیه قطع شده بود و از میان آنها عده ای که خودخواه نبودند تمایلی به برقرار کردن این تماسها نداشتند بلکه شروع بآن کردند که هر کدام بر محل اقامت خود يك جنبش جداگانه كوچك برای خود بوجود میآورند . و بالاخره شرایط در هر يك از حكومت نشین های كوچك ، هر يك از ایالات ، هر يك از شهرها بنوبه خود آنقدر متفاوت بودند که اتحادیه قادر بآن نبود که سوای دادن رهنمودهای کلی ، كار دیگری انجام بدهد و این رهنمودها توسط مطبوعات بمراتب بهتر داده ميشدند . مختصر کلام در آن لحظه که علل الزام آوری وجود يك اتحادیه مخفی متفلسفی شده بودند ، وجود خود اتحادیه نیز دیگر معنائی نداشت . البته این امر برای کسانی که همین تا زکیها آخرین سایه های خصالت توطئه گرانه اتحادیه را از زمین برده بودند ، کسر غیر مترقبه بود .

البته این نکته که اتحادیه يك مكتب عالی برای فعالیت های انقلابی بود ، با ثبات رسیده بود . در ناخبر این - آنجا که " نوبه رای نیسه - تسایتنونگ " مرکز ثقل و دستمخکی را بوجود آورده بود - در ناساو و [ناخیه] راین هسن و غیره ، همه جالهای اتحادیه در راس جنبش دموکراتیک افراطی قرار داشتند . همین موضوع در مورد هامبورگ نیز صادق بود . در جنوب آلمان سلطه دموکراسی خرده بورژوازی سدراهی شده بود . در برسلوه و ویلهلم وولف تا تابستان ۱۸۴۸ با کامیابی زیاد فعالیت میکرد و موفق باحرارست نمایندگی شلسزی در مجلس فرانکفورت شده بود و بالاخره در برلین اشتفان بون ، حروف چین - که در بروكسل و پاریس بعنوان عضو فعال اتحادیه ، كار کرده بود ، سازمان " برادری کارگران " را تاسیس کرده گسترش نسبتا زیادی یافت و تا سال ۱۸۵۰ برقرار ماند . بون ، جوان بسیار با استعدادی بود که برای يك رجل سیاسی بزرگ شدن ، خیلی عجله داشت و انواع و اقسام افراد صیغه برادری میخواند فقط بخاطر آنکه بتواند عده ای را دور خود جمع کند و بهیچ وجه مردی نبود که بتواند گرایشهای متناقض را بحدل بوحثت سازد و فروشی بر ناروشنی های هرچ و مرج بناباند . باین جهت نیز در انتشارات سازمان [برادری کارگران] نظریات مطرح شده در " مانیفست کونیزم " را با خاطرات صنفی و آرزوهای صنفی درهم آمیخته و جنبشك آشفته ای بوجود آورده بود و تکه های از لونی بلانک و پرودون و نظریه حمایت گهرگی و غیره در آنها دیده ميشدند . مختصر کلام آنها میخواستند برای همه کس همه چیز باشند . بویژه به اعتصاب سازمان تعاونی صنعتی و سازمان تعاونی تولیدی پرداخته و فراموش کرده بودند که قبل از هر چیز موضوع بر سر این است که باید بوسیله پیروزی سیاسی ابتدائیه ای - که در آن اینگونه موضوعات بطور مداوم قابل اجرا باشند - بوجود آورده شود البته وقتی پیروزیهای ارتجاع ، ضرورت شرکت مستقیم در مبارزه

انقلابی را برهبران نهضت برادری آموخت ، آنوقت بدیهتاً از جانب توده های آشفته ای که بدور خود جمع کرده بودند ، تنها گذاشته شدند . بون در قیام ۱۸۴۹ [۲۱] شرکت کرد و بعداً موفق به فرار شد . البته " سازمان برادری کارگران " در مقابل جنبش بزرگ کارگری پوولتاریا صرفاً بمثابة اتحادیه ای باقی ماند که موجودیت آن عمدتاً بر روی کاغذ باقی مانده بود و نقشی که بازی میکرد بقدری بی اهمیت بود که ارتجاع تازه در ۱۸۵۰ لازم دانست که خود آن سازمان و سازمان هسانی را که از آن منشعب شده بودند ، تحت فشار قرار بدهد . بون که نام حقیقتش بوتسر میانس [دوغ] بود ، یک رجل بزرگ سیاسی نشد بلکه در سوئیس یک پروفیسور کوچک شد که دیگر آثار مارکس را به زبان صفتی ترجمه نمیکرد بلکه آثار بون را به سبک خود ، به آلمانی شیرینی ترجمه میکرد .

باجوانت ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹ در پاریس ، با شکست قیامهای در آلمان و سرکوبی مجارستان ، بوسیله روسیه ، دوره بزرگ انقلابات ۱۸۴۸ بی پایان رسید ولی باین وسیله پیروزی ارتجاع بهیچ وجه قطعی نشده بود . سازماندهی نوین نیروهای انقلابی - از آن جمله اتحادیه - پراکنده و ضلایعی شده بود . شرایط روز - مثل ایام قبل از ۱۸۴۸ - بار دیگر هر نوع تشکیلات علمی پوولتاریا را ممنوع ساخته بود و تشکیلات میابستی از نوع فیهانیه برپا میشد .

در ایشیز ۱۸۴۹ اکثر اعضای کمیته مرکزی وکنگره سابق بار دیگر در لندن گرد هم آمدند ، فقط شاپر - که در پاریس زندانی بود - حضور نداشت ولی او نیز بعداً از تبرئه شدنش در سپار ۱۸۵۰ به لندن آمد . علاوه بر این جای مول نیز خالی بود . او بعد از آنکه تعدادی مسافرتهای خطرناک سازمانی و تهیهی راهبانجام رساند - و از جمله در آخرین مأموریتش در میان ارتش پروس در ایالت راین در صدد آن بود که رانندگان توپهای سنگین را برای تیمسروی توپخانه فانس استخدام کند - او وارد گردان کارگری " بزانکونور " ارتش ویلین شد و در تبریک بهنگام پیروزی ببول بل " روتن فر " در اثرا صابت گلوله ای بهضرتش گشته شد .

حالا ویلین علم مخالفت را بر افرانته بود . ویلین یکی از کمونیست های تفننی بود - که از ۱۸۴۵ در ناحیه غرب آلمان تعدادشان زیاد شده بود - و بنا بر این اوجتی باین جهت هم که شده بود بطور غیررسمی و پنهانی باخط مشی انتقادی ماسخالف بود . ولی او پیش از اینها بود او یک پیامبر تمام عیار بود و مأموریت های شخصی خود بعنوان ناجی از ازل تعیین شده پوولتاریای آلمان اعتقاد راسخ داشت و در این خصلت ، خود را مدعی بلا فصل دیکتاتوری سیاسی و بهین اندازه نیز دیکتاتوری نظامی - میدانست باین ترتیب در کنار کمونیسم صیحاتی اولیه ای که وایت لینک آنرا موعظه میکرد ، یک نوع کمونیسم اسلامی نیز بسپزند ولی تبلیغ این دین جدید ابتدا در حصار سرسازان فراری تحت فرماندهی ویلین محدود ماند .

بهر حال اتحادیه از نو سازماندهی شد . خطابه پاریس ۱۸۵۰ که در ضمیمه (۱ شماره ۱) بچاپ رسیده بود ، صادر گشت و هاینریش باوئر بعنوان نماینده مخصوص بآلمان فرستاده شد . خطابه ای که من و مارکس نگاشته بودیم ، هنوز هم جالب است ، زیرا که دیوکراسی خرد و پیروزی هنوز همچنان حزبی هست که میابستی در طوفانهای آینده اروپائی - که بزودی فراموش میشوند - ابتدا در آلمان بدون هیچ قید و شرطی بر سر کار میآید تا جامعه را از خطر کارگران کمونیست مصون دارد . برخی از مطالبی که در آن خطابه آمده اند ، هنوز هم بصحت خود باقی هستند . (در قرن مادوره سقوط انقلابات اروپائی ۱۸۱۵ ، ۱۸۳۰ ، ۱۸۴۸ ، ۱۸۵۲ ، ۱۸۷۰ بین ۱۵ تا ۱۸ سال طول

کشیده است .

ماموریت های پریش باوثر با موفقیت کاملی روبرو شد . این خیاط كوچك با نشاط بيك
 در پلمات بالفطره بود . اواضای سابق اتحادیه را - كه عده ای از آنها تبیل و كاهل شده
 بودند و عده دیگری بحیل و سلیقه خود عطیاتی انجام میدادند - دوباره بفعالیت های تشکیلاتی
 گشاند و خصوصاً رهبران فعلی " سازمان برادری كارگران " را وارد تشکیلات نمود . اتحادیه
 شروع بآن كرد كه در سازمان های كارگری ، دهقانی و ورزشی در سطحی به مراتب وسیع تر از ایام قبل
 از ۱۸۴۸ ، نقش پرتری را بازی كند ، بطوریکه ما توانستیم سه ماه پس از آن - در ژوئن ۱۸۵۰ -
 خطابه بعدی بانجمن هارا تنظیم کنیم و شورتنس دانشجوی اهل بسن (او بعدها در
 آمریکا بوزارت رسید) كه در خدمت ضافع دموكراسی خرده بورژوازی ، بآلمان مسافرت كرده بود
 چنین میفرمود : " اتحادیه تمام نیروهای بدر دخور را با اختیار خود در آورده بود . " (ضمیمه ۱
 شماره ۲) بدون تردید ، اتحادیه تضیقات تشکیلات انقلابی بود كه اهمیت و اعتباری در آلمان داشت .
 اینکه چنین تشکیلاتی بجه دردی میتواند بخورد و بعد تابستگی بآن داشت كه امید شكوفائی
 انقلاب تحقق می پذیرفت یا نه ؟ و این امر در جریان سال ۱۸۵۰ مرتباً غیر محتمل تر و حتی امکان
 ناپذیر تر میشد . بحران صنعتی ۱۸۴۷ - كه زمینه انقلاب ۱۸۴۸ را فراهم آورده بود - شهری
 شده و دوران درخشانی از شكوفائی صنعتی كه تا آن زمان سابقه نداشت آغاز گشته بود . برای کسی
 كه دیده بصیرت داشت و از آن استفاده میکرد ، باید كاملاً روشن میبود كه انقلاب ۱۸۴۸ تدریجاً
 تحلیل رفته بود .

" ضمن این رونق و شكوفائی عمومی كه نیروهای تولیدی جامعه بورژوازی تا
 این حد عالی - تا حدی كه اصولاً در زویرین مناسبات بورژوازی امکان پذیر
 میباشد - در آن توسعه مییابند ، از يك انقلاب واقعی نمیتواند سخنی در میان
 باشد . يك چنین انقلابی فقط در دوره هایی كه این دو عامل - یعنی نیروهای
 تولیدی مدرن و اشكال تولیدی بورژوازی - با یكدیگر در تضاد قرار میگیرند ، امکان
 پذیر میباشد . در مقابل بسیار میداست كه دعوا و مرافعه های گوناگونی - كه
 اینك نمایندگان هر يك از فراكسیون های حزب انضباط طلب اقلیتی مرتباً بآن
 پرداخته اند و متقابلاً بكد بگردا خرد میکنند - بتواند باعث يك انقلاب تازه بشود
 و برعكس این جریانات فقط باین علت میسر میباشند كه شالوده مناسبات ، در

حال حاضر آنقدر محکم و اطمینان بخش بوده و تا آن حد بورژوازی شده - (و این چیز است که ارتجاع از آن آگاهی ندارد -) که کلیه تلاشهای ارتجاع در راه توقف ساختن تکامل بورژوازی بهمان اندازه بی ثمر میسازد که همه ابراز انزجارهای اخلاقی و همه سروصداهای هیجان آمیز دموکراتهای نتیجه میباشند.

اینها بودند آنچه من و مارکس در " بررسی ازبه تا اکتبر ۱۸۵۰ " در " نویسه راینیشه تسل یونگ " شماره پنجم و ششم بررسی اقتصادی - سیاسی ، چاپ ۱۸۵۰ هامبورگ صفحه ۱۵۳ ، نوشته بودیم [نگاه کنید به صفحه ۴۴ جلد ۲ آثار مارکس و انگلس] . - البته این استنباط خشک ما از اوضاع ، در آنزمان برای عده زیادی ، غذا بآورد . در آن زمان لدره - رولین ، لونی بلان ، مازینی ، کوسوت و آلمانیهای بی اهمیت تری نظیر لیشتن - روک ، کینکل ، گواک و عده دیگری - که ذکرناشان اهمیتی ندارد - در لندن گروه گروه ، دور هم تجمع کرده بودند تا نه تنها در مورد حکومتهای موقتی آیند ، سرزمین پدری مربوطه خودشان بلکه برای تمام اروپا تشکیلی بوجود آورند و در صورت امکان پولهای مورد احتیاجشان را از قرضه انقلابی آمریکا تامین نمایند تا باین وسیله بیدرتک انقلاب اروپایی را به اوزات جمهوری های بدیهتاکوناکونی تحقق بخشند . اینکه مردی نظیر ویلیش باین دام افتاد و اینکه شایر از شدت غلیان انقلابی ، فریب خورد ، اینکه اکثر کارگران لندن و حتی بخش عده فراریان به پیروی از آنها ، به اردوی بورژوا - دموکراتهای انقلاب ساز پیوستند ، موجب تعجب چه کسی میشود ؟ مختصر کلام ، روش محتاطانهای که مامدافع آن بودیم ، مطابق میل این افراد نبود [از نظر آنها] باید با انقلاب سازی پرداخته میشد ولی مابعدت از آن امتناع صورت میدهم . بدینحال این ماجرا ، انشعاب روی داد و بقیه مطالب را میتوان در " افشاگرها " مطالعه کرد . بعد از این جریانات ابتدائوت یونسک در هامبورگ گرفتار شد و سپس هانست را دستگیر کردند ، ولی اوخیانتکار از آب در آمد و اساسی کمیته مرکزی ککن را توداد و قرار بود او در محاکمه ایشان بعنوان شاهد بر علیه آنها مورد استفاده قرار گیرد ولی اقوام وی مایل نبودند که این لکه ننگ را بر دامن خود به بینند و باین جهت او را به ریودوژانیرو [برزیل] فراری دادند و او در آنجا تجارت پرداخت و بیاس خوش خدمتی سابق خود ، ابتدا سرکنسول پروس و سپس سرکنسول آلمان در آنجا آمد و حالا بار دیگر در اروپا بر میسرود . *

* شاپرد را و اواخر سالهای شصت در لندن فوت کرد . ویلیش در جنگهای داخلی آمریکا شرکت نمود . او در نبرد " مورفرمس بورو " (تنسی) با درجه سرتیپی شرکت جست و گلوله ای (بقیه در صفحه بعد)

برای تفهیم بهتر مطلب ، لیست متهمین کُن را در زیر نقل میکنیم:

- ۱ - پ . گ . روسر .
 - ۲ - هاینریش بورگوس که بعد از یکی از نمایندگان مترقی مجلس ایالتی شد و اکنون دیگر در حال حیات نیست .
 - ۳ - پترنوت بونگ : خیاط که بعد از چند سال پیش در برسلو درگذشت .
 - ۴ - و . گ . رایف .
 - ۵ - دکتر هرمان بکر : که اکنون شهردار کُن و عضو انجمن محترمین محلی کُن میباشد .
 - ۶ - دکتر ویلاند دانپلس : پزشک که چند سال بعد در اثر بیماری سل - که در ایام اقامت در زندان بآن مبتلا شده بود - درگذشت .
 - ۷ - کارل اوتو : شیمی دان .
 - ۸ - دکتر آبراهام پاکوی : که اکنون در نیویورک به پزشکی اشتغال دارد .
 - ۹ - دکتر . ی . کلاین : که اکنون پزشک و عضو انجمن شهر کُن است .
 - ۱۰ - فردیناند فرای لیگرات : که در آن ایام در لندن اقامت داشت .
 - ۱۱ - ی . ل . ارهارد : شاگرد مغازه .
 - ۱۲ - فریدریش لستر : خیاط که اکنون در لندن بسر میرد .
- در محاکمه افراد فوق الذکر - که از اکتبر تا ۱۲ نوامبر ۱۸۵۲ در دادگاه علنی و با حضور هیئت منصفه صورت گرفت - افراد زیر با اتهام خیانت بوطن بشرح زیر محکوم و باینتره شدند :
- روسر ، بورگوس و نوت بونگ : ۶ سال زندان .
- اوتوکر : ۵ سال زندان .
- لستر : ۳ سال زندان .
- ودانپلس ، کلاین ، پاکوی و ارهارد ، تبرئه شدند .
- با محاکمه کُن ، اولین دوره جنبش کارگری کمونیستی آلمان به پایان رسید و مابلافاصله بعد از صدور احکام فوق اتحادیه راضل کردیم و چند ماه بعد اتحادیه مخصوص ویلیش - شایر [۲۷]

بقیه از صفحه قبل) بسینه اش اصابت کرد ولی جان سالم بدر برد و موفق بدریافت نشان افتخار شد . وی ده سال پیش در آمریکا درگذشت . درباره سایر افراد نامبرده در بالا باید اضافه کنم که هاینریش باوئر در استرالیا ناپدید شد و ایت لینگ و اوریک در آمریکا جان سپردند .

از ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۲ طرح میکرد و در آن ایام بعنوان هذیان دمانی دیوانه های افراطی و بعنوان مکتب مخفی چند فرقه سازیراکنده ، مورد طعنه و بی اعتنائی کوه بینان زیرک ! قرار داشت - امروز طرفداران بیشماری در تمام کشورهای تمدن دنیا دارد ، میان معدنچیان نفرین شده سیبری و بین حفاران معادن طلای کالیفرنیا و میان گذاران مکتب - یعنی مردیکه در زمان خود پیش از همه مورد خشم و انهام قرار داشت - کارل مارکس است که تا هنگام مرگش همواره تحت پیگرد بود و پیوسته مشتاقانه رابین پرولتاریای هر دو دنیا بود . [دنیای قدیم یعنی اروپا و دنیای جدید یعنی آمریکا]

لندن ۸ اکتبر ۱۸۸۵

فریدریش انگلس

کارل مارکس فریدریش انگلس

مطالبات حزب کمونیست در آلمان [۲۸]

"پروترهای جهان متحد شوید!"

- ۱ - در سرتاسر آلمان يك جمهوری متحد و تفكیک ناپذیر اعلام میشود .
 - ۲ - هر آلمانی از سن ۲۱ سالگی بیحد دارای حق انتخاب کردن و انتخاب شدن میشود ، مشروط بر اینکه محکومیت جنائی نداشته باشد .
 - ۳ - به نمایندگان خلق حقوق داده میشود ، برای اینکه کارگران هم بتوانند به مجلس خلق آلمان راه بیابند .
 - ۴ - تسلیح عمومی خلق ، ارتشها در آینده در عین حال سپاههای کارگری هستند ، بنحوی که ارتش ، مانند گذشته دیگر تنها مصرف کننده نیست ، بلکه حتی بیشتر از میزان هزینه نگاهداریش تولید میکند . این خود علاوه بر همه چیز وسیله ای برای تشکیلات کار می باشد .
 - ۵ - خدمات و اداری رایگان میشوند .
 - ۶ - تمام بارهای فئودالی ، عوارضها ، بیگاریها ، عسرها و سایر مطالباتی که بر روستائیان تحمیل شده اند ، بدون هیچگونه فراموشی لغو میشوند .
 - ۷ - تمام اراضی سلطنتی و فئودالی دیگر ، بانضمام مؤسسات معدنی ، کانیها و غیره به مالکیت دولت در می آیند . بر روی این اراضی ، به تقیاس وسیع و با جدیدترین وسایل علمی و به سود تمام جامعه کشت و زرع میشود .
 - ۸ - مطالبات رهنی ای که به گرده دهقانان است به مالکیت دولت در می آید ، دهقانان بهره و جیره ترهینی را به دولت می پردازند .
 - ۹ - در نواحی ای که در آنها نظام استیجاری بوجود آمده است ، بهره مالکانه و با وجه اجاره بظاهر مالیات به دولت پرداخته میشود .
- تمام تدابیر مذکور در بندهای ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ و ۶ باین منظور اتخاذ میشوند که عوارض دولتی و غیره دهقانان و مستاجرین کوچک کاهش یابد ، بدون اینکه از این راه در وجوه لازم برای تامین مخارج دولت تقلیل حاصل شده و با اینکه کار تولید دستخوش خطر گردد .
- مالک که نه دهقان و نه مستاجر است ، بهیچوجه در تولید سهم نموده و از اینروی مصرفی را که میکند ، سو استفاده محض است .
- ۱۰ - يك بانک دولتی که اوراق دارای نرخ قانونی هستند ، جای همه بانکهای خصوصی را میگیرد . این تدابیر نظام اعتباراتی را بنحوی که موافق منافع تمام خلق باشد ، ممکن میسازد و بدین طریق حکومت صاحبان بزرگ پول را مدفون مینماید و از اینراه که پول کافندی را جایگزین طلا و نقره میسازد ، وسیله مبارزه

عمومی ، این ابزار انحراف ناپذیر مناسبات بورژوازی را ، ارزانتر میکند و اجازه میدهد که طلا و نقره در زمینه روابط خارجی بکار درآیند . این اقدام بالاخره برای پیوند زدن علاقه بورژوازی محافظه کار به سه انقلاب هم لازم است .

۱۱ - تمام وسایل حمل و نقل : راههای آهن ، ترعه ها ، کشتیهای بخاری ، جاده ها ، پمپها و غیره را دولت بدست خود میگیرد . آنها به مالکیت دولت در می آیند و بطور رایگان در دسترس طبقه غیر شتمن قرار میگیرند .

۱۲ - در حقوق همه کارمندان دولت تفاوض وجود نخواهد داشت ، مگر بر این جنا که کسانی که صاحب خانواده هستند ، یعنی نیازمندیهای شان بیشتر است ، از دیگران حقوق بیشتری دریافت کنند .

۱۳ - جدایی کامل کلیسا از دولت ، حقوق روحانیون همه مذهب را فقط همبانی های مذهبی را بطلب می پردازند .

۱۴ - تحدید شدن حق وراثت .

۱۵ - اعمال مالیاتهای تساعدی مندر و لغو مالیات بر اجناس صرفی .

۱۶ - ایجاد کارگاههای ملی ، دولت همیشه همه کارگران را تضمین میکند و معاش کسانی را که قادر به کار نیستند تامین مینماید .

۱۷ - آموزش همگانی و رایگان خلق .

بمنفع کارگران ، خرد و بورژواها و دهقانان آلمان است که با تمام نیرو و برای پیشبرد ن تدابیر فوق فعالیت کنند ، زیرا فقط از راه تحقق اینهاست که آن میلیونها انسانی که تا بحال در آلمان بدست عده ای معدود استثمار میشوند و برای اداره استشارشان کماکان کوششها میشود ، بحق خود و به آن قدرتی دست می یابند که به آنها که خود تولید کنندگان همه ثروتها هستند ، تعلق دارد .

کمیته : کارل مارکس ، کارل شاپر ، ج. هائتر ، ف . انگلس ، ی . مول

و . ولف

تاریخ تحریر بین ۲۱ تا ۲۹ مارس ۱۸۴۸ ، چاپ بصورت اعلامیه حدرد

۳۰ مارس ۱۸۴۸ در پاریس و قبل از دهم سپتامبر ۱۸۴۸ در کلن

جنبش چارتيستی

["لار فورم" ۲۲ نوامبر ۱۸۴۷]

افتتاح پارلمانی که جدیداً انتخاب شده است - پارلمانی که نمایندگان برجسته حزب خلق در آن عضویت دارند بدون شك موجب يك جنبش غیرعادی در صفوف نیروهای دموکراتیک خواهد شد. در همه جا باشگاههای چارتيستی بنجدید سازمان خود پرداخته اند. تجمعات افزایش مییابند و امکان فعالیتهای گوناگونی را مطرح میسازند و درباره آنها بحث می کنند. کمیته اجرائیه جنبش چارتيستی اکنون رهبری این جنبش را بعهده گرفته و ضمن اعلامیه ای، برنامه مبارزاتی خود را برای دور جدید مجلس برای دموکراسی بریتانیا تشریح کرده است. در آنجا چنین آمده است :

" چند روز دیگر مجلسی تشکیل خواهد شد که شهادت آنرا خواهد داشت که خود را در برابر خلق، مجلس عمومی انگلستان بنامد. در چند روز آینده، این مجلس که فقط بوسیله يك طبقه اجتماعی انتخاب شده است، فعالیت غیرمجاز و ناهنجار خود را آغاز خواهد کرد، تا به صورت خلق، ضایع این طبقه را استحکام بخشد.

توده های خلق باید از همان آغاز کار دست با اعتراض بزنند که این مجلس، قوه مقننه را به زیر ضرب کرده است و اکنون اجرا میکند. شما - چارتيست های کشورهای متعدد سلطنتی - وظیفه دارید و همه نوع امکانی برایتان وجود دارد که از این موقعیت استفاده کنید. باین جهت ما، يك تقاضای ملی جدید را بعنوان منشور خلق در اختیار شما قرار میدهیم. طیونها نغز برای تقاضای ما، کنید و وسایل آنرا فراهم آورید که ما بتوانیم آنرا بعنوان بیان اراده ملت ارائه بدهیم، بعنوان اعتراض

رسی خلق بر ضد تمام قوانینی که بدون موافقت خلق تصویب شده اند، بعنوان
 لایحه ای برای بازسی دادن خودمختاری ملی که از صدها سال از خلق سلب
 شده است، البته تقاضای به تنهایی نمیتواند جوابگوی نیازهای موجود باشد. درست
 است که مابوق شده ایم یک کرسی برای آقای اوکونور در مجلس مقننه بدست بیاوریم و
 نمایندگان دموکرات مجلس، رهبر هشیار و بسیار فعالی را در وجود او خواهند یافت ولی،
 اوکونور احتیاج به پشتیبانی - بوسیله فشار از خارج - دارد و این فشار از خارج، این
 افکار عمومی قوی و احترام آفرین را شما باید بیافرینید. اتحادیه ما باید در همه جا
 گروهها را سازماندهی کند، تمام اعضای سابق باید متشکل شوند و در همه جا باید
 میتینگ هایی برپا شوند. همه جا باید بحث راجع به منشور در دستور کار قرار
 گیرد، همه سازمانهای محلی باید مالمی بعنوان کمک بصندوق بپردازند،
 فعالیت کنید، انرژی قدیمی انگلیسی را نشان بدهید و مبارزه ای که اکنون شروع
 شده پرافتخارترین مبارزه ای خواهد شد که مادر تاریخ پیروزی دموکراسی بعمل
 آورده ایم.

جامعه دموکراتهای برادر - که از دموکراتهای تقریباً تمام کشورهای اروپایی تشکیل یافته
 است - نیز اکنون آشکارا، کاملاً از آوترتاسیون چارتیست هایشتنیانی میکند و قطعاً به زیر انصوب کرده
 است :

" نظریات که خلق انگلستان فقط در صورتی میتوانند به مبارزه سایر کشورهای خاطره
 دموکراسی کمک کنند که خودش دموکراسی را بچنگ آورده باشد،
 نظریات که جامعه ما - که بخاطر پشتیبانی از دموکراسی رزمنده تمام کشور تشکیل
 یافته است - موظف میباشد که از تلاشهای دموکراتهای انگلیسی برای رفردانتخاباتی
 برنیمسان منشور دفاع نماید، جامعه دموکراتهای برادر بخود را موظف میدانند که با
 تمام قوای خود با آوترتاسیون برای تصویب منشور خلق کمک کند."

این جامعه برادرانه - که برجسته ترین دموکراتهای لندن - چه خارجی و چه انگلیسی
 - اعضای آنرا تشکیل میدهند، روز بروز اهمیت بیشتری کسب میکند و آنقدر رشد کرده است که لیبرالهای
 لندن بهتر دیده اند که یک جامعه انترناسیونال بورژوازی [۲۹] را در مقابل آن بنواهند. و این
 جامعه بوسیله نمایندگان برجسته تجارت آزاد در مجلس اداره میشود. این اتحادیه جدید که

آقایان دکترینسگ ، سرهنگ نومپسون وسایر نمایندگان تجارت آزاد درراس آن قرار دارند هدفی جزاین ندارند درقالب جمله پردازیهای انسان دوستانه ولیمبرال مآبانه ، درمیان خارجیان ، بنفع تجارت آزاد تبلیغ نماید . ولی بنظر میرسد که کارش بجائی نرسیده است و در مدت نشی ماهی که از موجودیتش میگذرد ، کاری انجام نداده است . درحالیکه دموکراتهای برادر علنا بر علیه هرگونه اقدام ستکارانه قدهلم کرده است ، بدون در نظر گرفتن اینکه از چه ناحیههای این ستم صورت گرفته باشد . باین جهت جنبش های دموکراتیک انگلیسی وخارجی - ناآنجا که در لندن نماینده دارند - به دموکراتهای برادرییوسته اند و ضمنا اعلام داشته اند که نمیگذارند بخاطر منافع کارخانه داران انگلیسی طرفدار تجارت آزاد مورد استفاده قرار گیرند .



این مقاله در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۸۴۷ بزبان فرانسه توسط انگلیس نوشته شده است .

انتخابات در انگلستان

توری‌ها و ویگها

[احزاب سیاسی در انگلستان]

[شماره ۳۵۴۰ "نیچورک دیلی" تاریخ ۲۱۴ اوت ۱۸۵۲]

اکنون نتایج انتخابات انگلستان معلوم شده اند و این نتایج را در نامه بعدی خود شرح‌نجزیه و تحلیل خواهم کرد .

حالا این احزاب که در هنگام مبارزه انتخاباتی با یکدیگر نبود و با هم کاری میکردند کدامند ؟ توری‌ها ، ویگها ، لیبرال - محافظه کاران (پیلیت‌ها) ، تاجرن آزاد تمام عیار (افراد مکتب منچستر ، رفورمیست های پارلمانی و مالی) و بالاخره چارتمیت‌ها .

ویگها ، تاجرن آزاد و پیلیت‌ها ائتلاف کرده بودند تا با توری‌ها مبارزه کنند . مبارزه انتخاباتی در واقع میان این جبهه - مؤتلفه از یک سو و توری‌ها از سوی دیگر ، صورت میگرفت و چارتمیت‌ها با ویگها ، پیلیت‌ها ، تاجرن آزاد و توری‌ها مخالف بودند و بنابراین در مقابل تمام [دستگاه] رسمی انگلستان قرار داشتند .

احزاب سیاسی انگلستان با اندازه کافی در ممالک متعدد شناخته شده می‌باشند و این جهت من میتوانم بچند توضیح کوچک بپردازم تا مشخصات ویژه ای را در ذهن خوانندگان روشن سازم .

توری‌ها تا ۱۸۴۶ پاسداران سنت‌های انگلستان قدیم محسوب میشدند . تصویری که نسبت به آن وجود داشت این بود که میخواهند قانون اساسی انگلیس را بعنوان هشتمین عجایب [علاوه بر عجایب هفتگانه جهان] تلقی کنند . اینها حماسه سرایان ایام قدیم و طرفداران پرشور تاج و تخت ، کلیسای دولتی ، امتیازات و حقوق فرمانبرداران انگلیسی بودند . سال صیانت - باروشم ۱۸۴۶ ، که لغو عوارض گمرکی را به همراه آورد ، ثابت کرد که شورویجان توری‌ها - که

این الغاوجب ندهبه وزاری شدیدشان شده بود - فقط بخاطر بهره مالکانه بود و ضمناً راز تمام عشق و علاقه آنها به ضوابط سیاسی و مذهبی انگلستان قدیم را بر ملا ساخت . این ضوابط ، ضابطه ترین و سالی هستند که مالکیت بزرگ توانسته است بکنگ آنها تاکنون بر انگلستان حکومت کند و حتی امروز نیز برای حفظ این سلطه کوشش نماید . سال ۱۸۴۶ ضایع طبقاتی مادی - ایراکه پایگاه حقیقی حزب توری را تشکیل میداد ، بطور کاملای عربانی نشان داد . سال ۱۸۴۶ - پوست شمیری را [که آنها به تن کرده بودند] از هم درید ، [پوست شمیری] که فقط به سنتها ارج میداد و در آنها ضایع طبقاتی توری را از انظار پنهان ساخته بود . سال ۱۸۴۶ ، توری ها را تبدیل به پاسداران ساخت . توری ، این نامی بود که برارنده آنها بود ، پاسداران ضایع ناصواب ، توری ، شعار مبارزات سیاسی آنها بود و پاسداری ضجه و فغان اضطراری اقتصادیشان بود . توری این جلوه را داشت که ایده ویرنسی را در بر دارد ولی درسی سیاسی پاسداری ، فقط نفی نهفته است . خوب حالا این پاسداران از چه چیز پاسداری می کنند؟ از درآمد های مخصوص خودشان ، از بهره مالکانه املاک خودشان . بدینگونه توری ها نیز در واقع بورژوازی هستند مثل تمام بورژوازی های دیگر ، زیرا در کجا میتوان بورژوازی را پیدا کرد که پاسداری از کسبه پول خودش را بعنوان یک اصل ویرنسی مطرح نماید؟ تفاوت آنها با سایر بورژوازی ها ، همان تفاوتی است که بهره مالکانه با سود مالی یا عنحنی دارد . [یعنی] بصورت بهره مالکانه ماهیتی محافظه کارانه و بصورت سود ، ماهیت مترقی دارد . بهره مالکانه ماهیت ملی دارد و سود ماهیت جهانی . بهره مالکانه معتقد به کلیای دولتی است و سود فطرتاً طرفدار فرقه های مستقل مذهبی است . بالفوقوانین غله در سال ۱۸۴۶ صرفاً حقیقی که از مدتها قبل تحقق یافته بود و تغییر کسبه از مدتها قبل بر عناصر جامعه انگلستان تاثیر گذاشته بود ، مورد قبول قرار گرفت . یعنی ضایع بهره مالکانه تحت فرمان ضایع پول درآمد و مالکیت تحت فرمان تجارت قرار گرفت ، کشاورزی تحت فرمان صنعت و روستای ساده تحت فرمان شهر درآمد . وقتی در انگلستان نسبت روستا نشینان به شهر نشینان یک به سه است ، آیا هنوز میتوان در مورد این واقعیات تردید داشت ؟

اساس مادی قدرت توری ها ، بهره مالکانه بود . بهره مالکانه بوسیله قیمت مواد غذایی تنظیم میشود ، البته قیمت مواد غذایی بوسیله عوارض کمرگی غلات بطور مصنوعی بالا نگاه داشته شده بود . بوسیله لغو عوارض کمرگی غلات ، قیمت مواد غذایی تنزل داده شد و این ترتیب بهره مالکانه نیز بنوبه خود تنزل کرد و با کم شدن بهره مالکانه پایگاه حقیقی ایکه قدرت سیاسی توری ها بر آن بنیان گذارده شده بود ، از هم پاشید .

بنابراین حالا توری‌ها چه می‌خواهند؟ آنها می‌خواهند قدرت سیاسی را حفظ نمایند که اساس اجتماعی آن دیگر موجودیتی ندارد. و چگونه می‌خواهند باین هدف نایل آیند؟ بهیچ وسیله مگر با انقلاب یعنی بوسیله عکس العمل دولت در مقابل جامعه. آنها می‌خواهند به زور آن ضوابط و آن قدرت سیاسی را حفظ کنند که زوال آن از لحظه ای که جمعیت شهرها سه برابر بیشتر از جمعیت روستاها شده است حتی و محرزگشته است. ولی این اعمال قهر ضروری است موجب سقوط خود آنها خواهد شد، تکامل اجتماعی انگلستان را تسریع خواهد کرد و بنقطه اوج خود خواهد رساند و بحرانی بوجود خواهد آورد.

توری‌های پروان خود را از میان صفوف اجاره داران تربیت می‌کنند - اجاره دارانی که یا هنوز نتوانسته از شرایط رسم و عادت خلاص بشوند که مالک زمین را آقا و مافوق خود تلقی کنند و یا آنکه هنوز از نظر اقتصادی وابسته بآنها می‌باشند و یا هنوز فراموش کرده اند که ضایع اجاره دار و ضایع مالک همان اندازه وجه مشترک دارند که منافع بدهکاران با منافع رباخواران بیرحم. علاوه بر این طرفداران و یا نگاه‌های توری‌ها، گروه‌هایی هستند که منافع آنها در صنعت‌ها و در مسافرت دریایی، در کلیسای دولتی متمرکز شده است. مختصر کلام تمام عناصری که حفظ منافع خود را در مقابل نتایج اجتناب ناپذیر تولید کالای صنعتی مدرن و در مقابل انقلاب اجتماعی که این [شیوه تولید] مقدمات آنرا فراهم می‌سازد - ضروری تلقی کرده اند.

ویگها بمنوان دشمن آباد و اجدادی دیرینه در مقابل توری‌ها قرار دارند، حزبی که با ویگهای آمریکا [۲۰] بجز نام ظاهریشان هیچگونه وجه اشتراکی ندارد.

ویگهای بریتانیا در تاریخ طبیعی سیاست، نوع خاصی را تشکیل می‌دهند که مانند تمام دوزخستان بوجود می‌آیند و زیست می‌کنند ولی توصیف و تشریحشان دشوار است. آیا آنها را توری‌های باز نشسته بنامیم، همانطور که مخالفینشان بآنها خطاب می‌کنند؟ و یا همانند برخی از نویسندگان قاره [اروپا] آنها را نمایندگان پرنسیپ‌های مردم پسند خاصی تلقی کنیم؟ در صورت اخیر بهمان درستی که گرفتار خواهیم شد که تاریخ نویس ویگی، آقای کون بان دچار شده است. او در کتاب خود "تاریخ احزاب" با ساده لوحی بزرگی اعتراف می‌کند که حزب ویگ بر پایه تعدادی "اصول لیبرالی، اخلاقی و روشن" بنیان گذاری شده است. البته در ضمن ۱۵۰ سالی که از موجودیت این حزب می‌گذرد، پیوسته هر زمان که قدرت را در دست داشته است، تا سافانه امکان اجرای پرنسیپ‌هایش برای او وجود نداشته است. بنابراین ویگها - همانطور که تاریخ نویس خودشان اعتراف می‌کند -

نماینده چیز کاملاً دیگری هستند تا " اصول لیبرالی و روشن " که مدعی آن میباشند. آنها در وضع همان مست لایحقی قرار دارند که بحضور حاکم شهر بوده شده بود و ادعا میکرد که اگر چه اورس اعتدال را برگزیده است ولی روزهای تعطیل بنحوی از انحاء بطور تصادفی است میکند. ولی حالا ما باین اصول کاری نداریم! واقعیات تاریخ و اینکه آنها حقیقتاً چه نقشی بازی می کنند، به مراتب آسانتر ما را باین موضوع که در گمراهی کسانی هستند، آشنا میسازد تا چیزی که آنها زمانی خودشان را تلقی میکردند و آنچه آنها امروز در باره ماهیت خود میخواهند پیخورد دنیا بدهند.

و گمان نیز مثل توری هابخشی از مالکین بزرگ انگلستان را تشکیل می دهند. از اینهم مهمتر آنکه! حتی قدیمی ترین، متولدترین و خشن ترین خانواده ها از میان مالکین انگلستان هسته اصلی حزب ویک میباشند.

خوب پس چه چیز آنها را از توری هابخشی میسازد؟ و گمان نمایندگان بورژوازی اریستوکرات

طبقه متوسط صنعتی و مالی میباشند. تحت این شرط که بورژوازی، انحصار حکومت و تمام ضابط دولتی را بآنها - یعنی به اولیگارشسی خانواده های اریستوکرات - واگذار نماید، به هر نوع کار آمدن با آن [بورژوازی] تن در میدهند. البته نه کمترین بیشتر از آنچه در جریان تکامل اجتماعی و سیاسی، بمنزله موضوعاتی گریزناپذیر و غیر قابل تعویق با ثبات رسیده اند و برای پیش برد این کار آمدن به بورژوازی کمک می کند. و محض آنکه یکی از این قوانین اجتناب ناپذیر بنصوب میرسد، با صدای بلند اعلام می نمایند که باین ترتیب همه پیشرفتهای تاریخی صورت گرفته و تمام جنبش اجتماعی بحالی ترین هدف خود نایل آمده است و آنوقت " سخت و سخت به این فرجام غیر قابل بازگشت می چسبند ". آنها سازه نواز توری هابخشی را می توانند نظیل در آید هایشان از بهره مالکانه را تحمل کنند، زیرا خود را بعنوان اجاره دارانی تلقی می کنند که خداوند عوایدی را - که از مستعمرات و امپراتوری حاصل میشود - برای آنها تعیین کرده است. آنها تا زمانی که بتوانند انحصار حکومت را بعنوان تسلط خانوادگی خود حفظ نمایند، از انحصاری که قوانین غلات نصیبتان کرده بود صرف نظر میکنند. از زمان " انقلاب " پسر افتخار " ۱۶۸۸ [۳۱] و گمان ضابط و مقامات دولتی را احراز کرده اند. باستانی دوره کوتاهی که عددا در اثر نخستین انقلاب فرانسه و عکس العملی که به مناسبت آن صورت گرفت. هر کس که این دوران از تاریخ انگلستان را با خاطر بیابورد، متوجه میشود که ویکسسم در آن زمان فقط این وجه مشخصه را داشت که اولیگارشسی خانوادگی خود را حفظ نماید. منافع و اصول دیگری که علاوه بر این - گاه و بیگاه مورد توجه و گمان قرار میگیرد، منافع خاصی نیستند

بلکه بوسیله تکامل طبقه مالی و صنعتی [یعنی] بورژوازی پانها تحمیل میشود. بعد از ۱۶۸۸ ملاحظه میکنیم که در آن ایام باغولهای مالی - که در آن زمان اهمیتی کسب کرده بود - متحد بودند و درست همانطور که میبینیم در ۱۸۱۶ با غولهای صنعتی متحد شدند. وگها نه برای لایحه رفورم ۱۸۳۱ کاری انجام دادند و نه برای لایحه تجارت آزاد ۱۸۴۶. هر دو این لایحه ها وجه لایحه سیاسی وجه لایحه مالی، بولود جنبش بورژوازی بودند. بمجرد آنکه در هر زمان جنبش بعدی میرسیدند که مقاومت در مقابل آنها غیر ممکن میگردد در ضمن بعضی آنها تبدیل به مطمئن ترین وسایل میشدند، وگها برای آنکه تئوری هارا از میدان بدرکنند و مقامات آنها را از جنگشان بیرون بیاورند وارد معرکه میشدند و رهبری حکومت را در دست میگرفتند و باین وسیله سهم خود را از پیروزی تضمین می نمودند. در ۱۸۳۱ آنها تا آن اندازه که ضروری بود بارفورم موافقت کردند تا بورژوازی را کاملاً ناراضی نگاه نداشته باشند. بعد از ۱۸۴۶ اقدامات مربوط به تجارت آزاد خود را تا آن حد انجام دادند که مالکین اریستوکرات تا حدود امکان بتوانند امتیازات بیشتری را نجات بدهند و هر بار جنبش را فقط باین منظور در دست گرفتند که از گسترش آن ممانعت نمایند و در ضمن مناصب خود را تازید و باره بچنگ آورند.

واضح است بمجرد آنکه مالکیت اشرافی دیگر قادران نباشد که مستقلاً قدرت را در دست خود نگاه دارد و بعنوان حزب مستقلی بخاطر قدرت حکومتی مبارزه کند، خلاصه بعضی آنکه تئوری ها بطور قطعی سقوط نمایند، دیگر جایی در تاریخ انگلستان برای وگها وجود نخواهد داشت. وقتی اریستوکراسی از میان رفته باشد، چگونه يك نمایندگی اریستوکراسی بورژوازی میتواند باز هم باین آن اریستوکراسی خدمت کند؟

عده تاسع دانیم که در قرون وسطاء، امپراتوران آنان، شهرهای در حال رونق را تحت فرمان حکمرانان سلطنتی، و با اصطلاح آدوکا آنها [حراست کنندگان] قرار میدادند تا از این شهرها در مقابل اشراف مجاور حفاظت نمایند، ولی بعضی آنکه اهالی و ثروت های شهرها آنها را زیاد میشد که آنها احساس میکردند باندازه کافی قوی و مستقل شده اند که میتوانند از خود دفاع نمایند و حتی بظلمت اشراف مجاور نیز تجاوز نمایند، بلافاصله حکمرانان اشرافی خود یعنی آدوکات هارا بیرون میراندند. وگها، آدوکات های بورژوازی برپتانیا بودند و مجرد آنکه انحصار تئوری ها بعنوان مالکین روستا بگذارند، انحصار حکومتی آنها نیز از میان خواهد رفت. بهمان مقیاس که بورژوازی بعنوان يك قدرت مستقل تکامل یافته است، بهمان مقیاس نیز حزب وگها بصورت يك دارو دسته کوچک تنزل کرد و است.

باین ترتیب ، خصلت و بگهای بریتانیاسر انجام بعنوان معجون چندگون مزخرفی
 هویدا میگردد که : به فتودالیمم چسبیده و در عین حال مالتوزیانی است ، متعلق به
 اقتصاد سود آور است ولی گرفتاریش داور بهای فتودالی است ، اریستوکراتهای بدون احساس شرف
 ضرورت است ، بورژوازی بدون فعالیت صنعتی است ، پایان گرایان تنگ نظری هستند که عبارت
 پرداز بهای مرفیانه ای دست میزنند ، طرفداران منی ترقیخواهانه ای هستند که محافظه کاران
 خرافاتی و منعصبی میباشند ، ضروریست هائی هستند که ترقی را با قطره چکان نجویزمیکند ، رواج
 دهندگان پارسی بازی های فامیلی ، استادان بزرگ رشوه وارتشا ، ریاکاران در موضوعات
 مذهبی ظاهرالصلاح ها و عوام فریبان سیاسی هستند . توده مردم انگلستان ، دارای یک غریزه
 زیبایی پسند است و باین جهت انزجار دیرینه ای نسبت به تمام دورویی ها و دوپهلویی ها و خفاش ها
 وحشرات دارد . علاوه بر این توده مردم انگلیس ، پرولتاریای شهر و روستا همانند توری ها از " انسانهای
 پولدار " [بورژوازی] نفرت دارد و از طرف دیگر نیز همانند بورژوازی از اریستوکراسی متنفر است و در
 مورد بگهای هر دو این نفرت ها را دارد ، نفرت از اریستوکراسی و نفرت از بورژوازی ، نفرت از مالک زمین که
 او را تحت ستم قرار میدهد و نفرت از یولداری که او را استثمار میکند او [توده مردم انگلستان و
 پرولتاریای شهر و روستا] از بگها - بخاطر اولیگارشسی ایکه از صد سال پیش بر انگلستان حکومت
 میکند و مانع از آن میشود که خلق امور خود را در دست بگیرد - متنفر است .

پهلیت ها (لیبرالها و محافظه کاران یک حزب نیستند بلکه یادگاری از یک مرد حزبی -
 [یعنی] سر روبرت پیل - مرحوم میباشند . ولی انگلیسی ها آنقدر سخن شناس هستند
 که یک یادگار راجز سایان نحوه ای تلقی نمی کنند . و حالاکه مردم انگلیس در تمام کشور ،
 مجسمه هائی از برنز و مرمر از سر روبرت پیلیت مرحوم برپا ساخته است ، به مراتب بیشتر معتقد میباشند که
 بدون این مجسمه های متحرک پیل - یعنی کراهام ، کلاوستون ، کاردول و غیره - نمیتواند
 از پس کارهای خود برآید . افراد معروف به پهلیت چیزی جز یک مشت بوروکرات - که روبرت پیل
 بخاطر مقاصد خود تربیت کرده است - نمیباشند . و از آنجا که تعداد بیشتری از این داور دسته ها را تشکیل
 میدهند ، گاهگاهی فراموش می کنند که نیروی پشت سر خود ندارند . بنابراین آنها طرفداران قدیمی
 سر روبرت پیل هستند - که هنوز مرد دند که بگدام حزب به پیوندند . بدیهی است که چنین توده
 و تزلزلی ، برای بوجود آوردن یک قدرت مستقل کافی نیست .

طرفداران تجارت آزاد و چارتریست ها ، باقی میمانند که وجوه مشخصه آنها را در نامه بعد ی

باختصار خواهم نوشت . کارل مارکس

[نقل از صفحات ۳۲۷ تا ۳۴۱ جلد هشتم آثار مارکس - انگلیس]

چارتیستها [۳۲]

[نیویورک دلی تیویون شماره ۳۵۴۳ ، ۲۵ اوت ۱۸۵۲]

نوی ها ، ویگا و ولایت ها ، مختصر کلام تمام احزابی که تا بحال مورد بررسی ماقرار گرفته اند ، کاپیتر متعلق به گذشته میباشند . حزبی که جامعه مدرن انگلیس را - انگلستانی که بر بازار جهان حکومت میکند - رسمانایندگی مینماید ، - [حزب] نجار آزاد (مردان منچستر [۳۳] ، مردان پارلمان و فرصت های عالی) - این حزب بورژوازی خود آگاهست ، حزب آن سرمایه صنعتی است که میخواهد قدرت اجتماعی خود را بعنوان قدرت سیاسی نیز مورد استفاده قرار دهد و آخرین بقایای خشن جامعه فئودالی را ریشه کن سازد . این حزب بوسیله فعالیتها ویرانگری ترین بخش بورژوازی انگلستان [یعنی] کارخانه داران ، رهبری میشود . چیزی که آنها مطالبه می کنند ، سلطه کامل و آشکار بورژوازی است ، اطاعت علمی و رسماً واجب - الاجرای تمام جامعه از قوانین تولید بورژوازی مدرن و قبول سلطه اداره کنندگان این تولید می باشد . مفهوم آنها از تجارت آزاد ، حرکت لجام گسیخته سرمایه است که از تمام قیود سیاسی ، ملی و مذهبی رها می باشد . ملک و زمین باید کالاهای قابل خریداری بوده و بهره برداری از آن تابع قوانین روابط کالائی باشد و همانطور که صاحبان کارخانه های پنجه و نخ رسی وجود دارند ، همانطور هم باید کارخانه داران مواد غذایی وجود داشته باشند ولی ملاکهای وجود نداشته باشند . مختصر کلام ، هیچ نحو هیچ عنوانی نباید اجازه داده شود که محدودیت های سیاسی و اجتماعی ، مقررات و یا انحصاراتی وجود داشته باشند مگر آنکه از " قوانین ابدی اقتصاد سیاسی " مشتق شده باشند ، یعنی شرایطی که تحت آنها سرمایه تولید و پخش میشود . راه حل پیشنهادی این حزب در مبارزه علیه ضوابط کهنه انگلیس و محصولات مرحله در حال زوال و زوار در رفته تکامل اجتماعی عبارت از اینست که : " تا آنجا که میتوانی ارزان تولید کن و همه مخارج زائد و غیر ضروری تولید را

از میان بردار". و این راه حل فقط مشمول افراد خصوصی نمیشود بلکه بهش از هر چیز در مورد
تمام ملت صادق است.

تاج و تخت سلطنتی با "جلال و جبروت و حشمت" است، دم و دستگاه دربارش و
 افراد غیر نظامی و خیل خدمتگزارانش - آیا همه اینها جز مخارج زائد و غیر ضروری تولید میباشند؟ ملت،
 بدون سلطنت هم میتواند تولید و مبادله کند، بنابراین تاج و تخت باید از میان برود! مقام و منصبهای
 بی دردسری بردارند، اشراف و مجلس اعیان - [اینها نیز] مخارج زائد و غیر ضروری تولید میباشند.
 ارتش بزرگ بی حرکت - این نیز از جمله مخارج زائد و غیر ضروری تولید است! منعمات نیز مخارج
 زائد و غیر ضروری میباشند، کلیسای دولتی با ثروتهاش طعمه ایست که مولود پشما و غارت و تکیه
 میباشند! روحانیون نیز باید آزادانه بایکدیگر رقابت کنند و هر کس باید هر قدر که مناسب بانیازش میباشند
 بآنها بپردازند! تمام دستگاه پر دردسرها قانون گذاری انگلیس و دادگاه های مربوطه اش -
 مخارج زائد و غیر ضروری تولید میباشند، همچنین جنگهای ملی نیز مخارج زائد و غیر ضروری هستند
 و چنانچه انگلستان با ملت های بیگانه از در صلح و صفاد رأید، بهتر میتواند آنها را استثمار کند.
 این اردوهای بورژوازی بریتانیا، این مردان مکتب و چشمه در هر یک از ضوابط انگلستان
 قدیمی، دستگاهی را می بینند که هم پرخرج و هم بی فایده است و هیچ درد دیگری جز این
 نمیخورد که مانع آن گردد که ملت تا سرحد امکان بقدر زیاد و حتی المقدور از آن تولید کند و محصولات
 خود را آزادانه مبادله نماید. ضرورتاً حرف آخر اینها یک جمهوری بورژوازی است که در آن در تمام
 زمینه ها، رقابت آزاد بطور غیر محدودی حکومت نماید و فقط آن حداقل قدرت دولتی - که برای
 اداره کردن داخلی و خارجی منافع کلی طبقاتی و کسب و کار بورژوازی اجتناب ناپذیر میباشند - باقی
 بماند. ضمناً این حداقل باید حتی الامکان بطور ساده و صرفه جویانه ای ارگانیزه شود. در سایر
 کشورها چنین حزبی را یک حزب دموکراتیک میخوانند البته این حزب الزاماً انقلابی بوده و در تحلیل
 نهائی کاملاً آگاهانه برای انحلال کامل انگلستان کهن بعنوان یک کشور آریستوکراسی تلاش
 می کند، بمحذاهد ف بعدی او یک رفورم پارلمانتاریستی است و قوه مقننه ای را که برای چنین
 انقلابی مورد نیاز میباشند فراهم میآورد.

بورژوازی انگلستان مثل فرانسویان بسادگی تحریک پذیر نمیباشند و وقتی میخواهند یک
 رفورم پارلمانتاریستی را براه بیاورند، بخاطر آن انقلاب فوریه ای بوجود نمیآورند. برعکس وقتی آنها
 در ۱۸۴۶ بوسیله لغو قانون غلات [۳۴] به پیروزی بزرگی بر علیه آریستوکراسی روستایی نائل

آمدند، بان قناعت کردند که از این پیروزی منافع مادی درآوردند ولی از آن غفلت ورزیدند که نتایج ضرورتاً سیاسی و اقتصادی را از آن کسب نمایند و باین صورت به ویک ها امکان دادند که بار دیگر حکومت اعضای میراثی خود را بدست بگیرند. آنها در فاصله سالهای ۱۸۴۶ تا ۱۸۵۲ با جارج جنرال مارتین: با اصول اساسی بزرگوارانه و اقدامات عملی (بخوانید ناچیز) خود را مسخره کرد و بودند. همه اینها برای چه؟ چون آنها مجبور بودند که در هر جنبش قهرآمیز سه طبقه کارگر مراجعه کنند البته اگر آریستوکراسی رقیب در حال زوال آنهاست، بهمین ترتیب طبقه کارگر نیز دشمن در حال رشد و اعتلای آنها میباید و ولی آنها بیشتر میباید که با رقیب در حال زوال کنار بیایند تا با دشمن در حال رشد و اعتلای که آینده متعلق باوست، اینها [بورژوازی انگلستان] بوسیله کسب امتیازاتی - که اهمیتشان صرفاً ظاهری نمیباشد - قدرتمندان بیشتر شوند و باین جهت سعی میکنند که از هرگونه درگیری شدید با آریستوکراسی بپرهیزند و ولی ضرورت تاریخی و تئوری هاین درگیری را بیش میآورند و تشدید می کنند. آنها الزاماً مجبورند رسالت خود را انجام دهند و انگلستان کهنه، انگلستان گذشته را در هم بکنند. البته از لحظه ای که آنها قدرت سیاسی محرم را قهصه کنند - از آنجا که قدرت سیاسی و سلطه اقتصادی توأم آمدند دست آنها قرار میگیرد - درست از همین لحظه است که انقلاب اجتماعی در انگلستان شروع خواهد شد زیرا مبارزه علیه سرمایه، دیگر جدا از مبارزه برضد حکومت حاضر نخواهد بود.

و حال به چارترست هاین یعنی بخش فعال طبقه کارگر انگلیس می پردازیم. شش نکته منوری که آنها با خاطرنش مبارزه می کنند [۳۵] در برگیرنده چیزی نیست جز مطالبه حق رای عمومی و شرایطی که بدون آنها حق رای عمومی برای طبقه کارگر يك خیالپردازی خواهد بود، از قبیل رای گیری مخفی، و واجب برای اعضای پارلمان و انتخابات عمومی سالانه. البته حق رای عمومی برای طبقه کارگر انگلستان مترادف قدرت سیاسی است، زیرا که در اینجا پرولتاریا اکثریت بزرگ مردم را تشکیل میدهد و طی يك جنگ داخلی طولانی آشکار - ولو آنکه بصورت نهانی نیز صورت گرفته باشد - سه آگاهی روشنی از موقعیت طبقاتی خود نایل آمده است. آری حتی در نواحی روستایی انگلستان نیز دیگر دهقانی وجود ندارد بلکه فقط مالکین، کارفرمایان سرمایه دار (اجاره دار) و کارگران اجرتی یافت میشود. باین جهت بدست آوردن حق رای عمومی در انگلستان، دستاوردی است بسیار محتوای سوسیالیستی و از هر نوع اقداماتی که در قاره [اروپا] باین افتخار نائل آمده است عالینتر میباشد و در اینجا نتیجه گریزناپذیر آن، سلطه سیاسی طبقه کارگر خواهد بود.

من درباره احیاء و تجدید سازمان حزب چارتیستی در فرصت دیگری گزارش خواهم داد
 [رجوع شود به صفحات بعد] و امروز فقط با انتخاباتی که اخیراً صورت گرفته است می پردازم.
 برای آنکه بتوان در انتخابات پارلمان انگلیس شرکت کرد، رای دهنده باید در حوزه
 شهر صاحب خانه ای باشد که بموجب ضوابط مالیاتی مربوط به فقراداران [لااقل] ده لیره
 ارزیابی شده باشد. در قلمرو ملاکین بزرگ، فقط خردمالکیسی از حق رای برخوردار
 میباشند که مالکیت ارضی آنها لااقل ۱۰ شلینگ در سال عواید داشته باشد و اجاره دارانی که
 لااقل ۱۰ لیره در سال اجاره می پردازند. ازین مطالب معلوم میشود که چارتیست ها در
 مبارزه انتخاباتی که اخیراً پایان رسیده است فقط بطور ناچیزی میتوانند شرکت داشته باشند،
 ولی برای آنکه توضیح داده شود که چرا مع الوصف در انتخابات شرکت کردند، مجبورم ویژگی
 سینم انتخاباتی انگلستان را ذکر نمایم:

روزگانه دید کردن و روزی برگزیدن! انتخاب بوسیله بلند کردن دست و رای گیری توسط
 افرادی که حق رای دارند!

در روز انتخابات، کاندیدها حضور می یابند و بوسیله سخنرانی های انتخاباتی خود توجه
 مردم را به خود جلب می کنند. سپس در مرحله ابتدائی بوسیله بلند کردن دست [حضور]
 انتخاب میشوند. هرکس حق دارد دست خود را بلند کند خواه رای دهنده باشد و خواه رای دهنده
 نباشد.

کیسار خلق افرادی را که مردم بیش از سایرین برایشان دست بلند کرده اند بعنوان منتخبین
 "موقتی" اعلام میدارد. البته حالا روی دیگری ظاهر میشود. انتخابات بوسیله بلند کردن
 دست صرفاً جنبه تشریفاتی دارد و منزله رعایت ادب و نزاکت در برابر "خلق خود مختار!"
 است البته بعضی آنکه امتیازات در معرض خطر قرار گیرند، موضوع ادب منتفی میشود، زیرا چنانچه
 کاندیدهای امتیازداران در اثر بلند کردن دست [توسط رای دهندگان] انتخاب نشوند، آن
 وقت این کاندیدها درخواست می کنند که رای گیری از کسانی که دارای حق رای میباشند بعمل
 آید و در این [رای گیری] فقط امتیازداران میتوانند شرکت کنند و هرکس که فقط در اینجا اکثریت
 آراء را بدست بیاورد، نماینده قانونی محسوب خواهد شد. انتخابات ابتدائی که بوسیله بلند کردن
 دست صورت میگیرد چیزی جز کوتاه آمدن ظاهری موقتی در برابر افکار عمومی نیست، نای توانسی
 او را بعد از آنکه بیشتر نشان بدهد.

تقریباً می‌تواند چنین بنظر برسد که این انتخابات را - که بوسیله بلند کردن دست صورت می‌گیرد - یعنی این فترت مالیه بازی خطرناک را فقط بخاطر این منظور اختراع کرده اند که حق رای عمومی را با استهزا بکشاند و یک ضحکه آرستوکراسی درست و حسابی (بقول بریسفورد ، وزیر جنگ) بخرج عوام الناس براه بیاورد و از آن لذت ببرند . اما این غلط خواهد بود . سنت رسوم قدیمی که در اصل ، وجه مشترك تمام ملل زمین می‌باشد ، فقط باین علت توانسته بود تا قرن نوزدهم دوام یابد که به ایزان توین وی خطرترین نحو جلوه ظاهری همبستگی با خلق را به پارلمان طبقاتی بریتانیا بخشیده بود .

این رسم ، طبقات حاکمه این اطمینان خاطر داده بود که خلق در راه منافع خاص خود کم یا بیش آنطور مشتاقانه شرکت می‌کند که گویا قصبه بر سر منافع ملی است . و تازه وقتی که بورژوازی در کنار دو حزب رسمی - یعنی ویگها و توری ها - شروع بآن کرد که موضع منطقی اتخاذ نماید ، توده های کارگری نیز شروع بآن کردند که در روز تعیین کاندیداها ، مستقلاً عمل کنند . البته قبلاً اختلاف میان انتخابات بوسیله بلند کردن دست و رای گیری بوسیله کسانی که از حق رای بی بهره خوردار می‌باشند ، یعنی اختلاف میان روز تعیین کاندیداها و روز اعلام نمایندگان ، هرگز تا این اندازه جدی ، تهدید کننده و آشکار نبوده است و هرگز مثل انتخابات اخیر سال ۱۸۵۲ اینگونه یکپارچه در سراسر کشور بوسیله اصول مناقض مشخص نشده است . آنها چه مناقضی ! فردی که بوسیله بلند کردن دست [مردم] کاندید شده بود ، در موقع رای گیری [کسی] بطور انکار ناپذیری بازنده میشد و فردی که در موقع رای گیری [کسی] اکثریت را بدست آورده بود ، بوسیله تردید یا بر تاپ سنگ وسیع گنبدیده ، توسط مردم مواجه میشد . مخصوصاً آن عده از اعضای پارلمان که بطریق مقرراتی انتخاب شده اند ، کاملاً سرگرم این بودند که " من " شخصی خود را حفظ و حراست نمایند . در یک سواکثرت خلق و در سوی دیگر یک مردم و مهابرت دیگر یک پنجم کلیه مردان بالغ کشور . در یک سوشور و هیجان و در سوی دیگر شوه و حق و حساب ، در یک سوا حزای که درست منکر همان چیزی بودند که منطبق با ماهیتشان بود - یعنی لیبرالهای کمی حافظه کاری را موعظه می‌کنند و محافظه کارانی که لیبرالیزم وعظ مینمایند - و در سوی دیگر خلق که با صدای بلند موجودیت خود را اعلام میداشت و بخاطر موضوع مربوطه خود مبارزه میکرد . در یک سوی دستگاه زوار در رفته که دائماً در حلقه کدائی خود حرکت می‌کند و حتی نمیتواند یک قدم نیز جلو بردارد ، با اضافه فرایند اصطکاکهای دائمی - که در اثر آن کلیه احزاب رسمی بتدریج متقابلاً سائیده و به ذرات گرد و غبار تبدیل میشوند و در سوی دیگر توده ملت که در حال حرکت

به پیش است و این حلقه کدائی به ازهم گسیختگی و دستگاه رسمی را بنا بودی تهدیدی کند .
 من در اینجانی خواهم به تعقیب این موضوع بپردازم که چگونه این اختلاف میان
 کاندید کردن و رای گیری ، میان تجلی تهدید کننده اراده طبقه کارگرومانورهای انتخاباتی
 جبن آمیز طبقات حاکم در تمام کشور ظاهر می کنند . بلکه فقط میخواهم از میان حوزه های
 انتخاباتی متعددی بپیکر که این اختلافات در آن بصورت يك نقطه اصلی متمرکز شده است -
 یعنی انتخابات درهالی فاکس - بپردازم :

در آنجا کاندیداهای زیر در مقابل یکدیگر قرار گرفته بودند : ادواردس (توری) ، سیر
 چارلز وود (خزانه دار سابق حزب ویک و داماد ارل گرای) فرانک کروسل (از
 مردان ضحمتی) و بالاخره ارنست جونز با استعدادترین ، پرانرژی ترین و قاطع ترین نماینده
 چارتمس . از آنجا که هالی فاکس يك شهر صنعتی است امکان موفقیت [کاندید ای]
 توری خود بخود بسیار کم بود و کروسل از مردان ضحمتی و یکپاکنکار آمده بود . بنابراین جازه واقعی
 میان وود و جونز یعنی میان ویکها و چارتمس ها بود .

سرچارلز وود در حدود نیمی ساعت صحبت کرد . ابتدا بسختی امکان داشت که بتوان حرفهای
 او را شنید و قسمت دوم سخنرانی او نیز بعلت اعتراضات شدید حضار و ازدحام فراوان مردم قابل استماع
 نبود . بموجب گزارش خبرنگاری که در نزدیکی او نشسته بود ، سخنرانی او فقط عبارت بود از تکرار شرح
 رفورمهایی که تا این زمان در رابطه با تجارت آزاد صورت گرفته اند ، حطه به دولت لرد درسی ،
 ویک سرود حماسی بنام " شکوفائی بی نظیر مملکت و مردم " (" کونر کنید ، کونر کنید ! ")
 او هیچ رفورم جدیدی را پیشنهاد نکرد و فقط بطور جنسی و در چند کلمه راجع به لایحه پیشنهادی لرد
 جون راسل در مورد حق انتخابات صحبت کرد .

من بخش مشروحی از سخنرانی ا . جونز را نقل می کنم ، زیرا شطاین مطالب را در هیچ
 يك از جرایدهای بزرگ لندن - که متعلق بطبقات حاکم میباشند - نخواهید یافت .
 ارنست جونز مورد استقبال پر شور و هیجان عظیمی قرار گرفت و چنین گفت :

" رای دهندگان و غیر رای دهندگان ، شما بناسبت مراسم بزرگ و باشکوهی در اینجا
 جمع شده اید . امروز قانون اساسی حق انتخابات عمومی را از نظر تئوری بر سمیت شناخته
 است تا احتیالا فردا در عمل آنرا نفی کند . شما امروز در برابر نمایندگان دو سیستم قرار
 دارید و باید تصمیم بگیرید که میخواهید کدامیک از این دو سیستم در هفت سال

آینده بر شما حکومت کند. هفت سال، باندازه طول عمر یک کودک! من در آستانه این دوره هفت ساله شما دعوت به غیور و تعصق می‌کنم. این [هفت سال] را آهسته و آرام در اندیشه خود مرور کنید، امروز شما ۲۰ هزار نفر تصمیم می‌گیرید که احتمالاً فردا... ه نفر بتوانند خواست شما را به ننگ بکشند! (" گوش کنید، گوش کنید! ") من می‌گویم که نمایندگان دوسیم در مقابل شما قرار دارند. درست است که در طرف چپ من و یکسای توری ها و پولناران قرار دارند ولی در واقع همه آنها یکسان هستند. مرد پولدار [منظور نماینده بورژوازی است] می‌گوید ارزان بخرید و گران بفروشید. توری می‌گوید گران بخرید و گرانتر بفروشید. از نظر کارگران هر دو اینها یک جا ختمی میشوند. البته امروز سیستم مرد پولدار مرتباً بیشتر خود را تثبیت می‌کند و چیزی که به همراه خود می‌آورد ولطه شدیدی که میزند، فقر و زافزون است برای توجه این امر رقابت با خارج از کشور استناد می‌ورزند ولی من ادعا می‌کنم که اصل خرید ارزان و فروش گران - در رابطه با رقابت با خارج از کشور باید موجب پیشرفت حکومت طبقه کارگر و پیشه‌وران خرده پا گردد. چرا؟ زیرا کار است که همه ثروتمندان با وجود می‌آورد. حتی برای رویاندن یک دانه گندم و یا بوجود آوردن یک تکه پارچه انسان مجبور است کارکنان تولیدی در این کشور یک کارگر نمیتواند کار کند مگر آنکه فرد دیگری با او کار دهد. کار یک کالای قراردادی است. چیزی است که در بازار خرید و فروش میرسد. ولی از آنجا که کار آفریننده همه ثروتهاست پس پیش از هر چیز باید خریداری شود، ارزان بخرید، ارزان بفروشید! بنابراین کار نیز در ارزانترین بازار خریداری میشود ولی موضوع بهمن جا ختم نمیشود. گران بفروشید، گران بفروشید! چه چیز را بفروشید؟ حصول کار، به کسی؟ به خارج. این درست ولی بهمن سوال هم بخود کارگر، زیرا از آنجا که کارگر صاحب اختیار کار خود نمی‌باشد، از هوای مستقیم کار خود منصرف نمیکرد. ارزان بخرید، گران بفروشید! آیا این موضوع مورد پسندتان است که ارزان بخرید و گران بفروشید! [یعنی] کارگر ارزان بخرید و محصول کار همان کارگر را بفروشید گران بفروشید! ماهیت این معامله در این نهفته است که کارگر در این میان متضرر شود. اجرت دهنده [کارفرما] کار ارزان می‌خرد و بعد می‌فروشد و در این میان باید سودی ببرد.

او خود کارگران میفروشد و در نتیجه هر نوع قراردادی میان اجرت دهنده
 و کارگراجرتی یک حقه بازی است که اجرت دهنده عالمها را در مرکب آن
 مینهد. باین ترتیب کار در اثر ضرر دائم تنزل میکند و سرمایه در اثر حقه بازی
 مداوم و ترقی مینماید. البته کار سیستم بهین جانپزختم نمی شود. این امر
 شامل رقابت با خارج از کشور نیز میگردد. باین معنی که ما مجبوریم تجارت سایر کشورها
 را بنا بر روی بکشانیم - همانطور که در کشور خودمان، کار را بنا بر روی کشانده ایم و
 حالا این چگونه صورت میگیرد؟ کشوری که دارای مالیات های سنگین میباشد
 باید [کالا های خود را] بقیمتی ارزانترا از کشوری که مالیاتهای سبکتری دارد،
 عرضه نماید. رقابت خارج از کشور مرتباً زیاد تر میشود و بنابراین بهین تقیاس نیز
 کالاها مجبورند ارزانتر عرضه شوند. در نتیجه دستمزدها باید در انگلستان مرتباً تنزل
 یابند. و این چگونه حاصل میشود؟ بوسیله افزایش تعداد کارگران اضافی و چگونه
 باین موضوع نایل میآیند؟ بوسیله انحصار بر زمین - که تعداد زیادی از افراد را
 روانه کارخانه ها میسازد، تعدادی که بیش از حد مورد احتیاج میباشد. و بوسیله
 انحصار بر ماشین ها، این کارگران بخیابانها رانده میشوند، بوسیله کار زنان که
 جانسین کار مردان در کارهای رسیدگی میگردند، بوسیله کار اطفال که بنوع خود
 زنان را کنار میگذارد. و آنوقت است که کارفرما حلقوم این خیل بیکاران آواره را می
 فشارد و بر حمانه قلبهای جریحه دار آنها را کوب مینماید و اعلام خطر می کند
 که در معرض گرسنگی قرار دارید، کدامیک از شما کار میخواهید؟ یک لقمه نان داشتن
 بهتر از اصلاً نان نداشتن است! و نوده از درد بخود می پیچد و بدرنگ هر نوع
 پیشنهاد کاری را می پذیرد. (با صدای بلند " گوش کنید، گوش کنید! ") اینست
 آنچه این سیستم برای کارگران در نظر گرفته است ولی تاثیر آن بر روی شمارای دهنده
 گان چیست؟ چه تاثیری روی تجارت داخلی، کاسب خرده پاء، عوارض
 مخصوص خارج مستندان و ضوابط مالیاتی خواهد داشت؟ هر نوع تشدید رقابت خارجی،
 موجب تنزل بهای بازم بهتر [کار] در داخل کشور خواهد شد هرگونه تنزل
 بهای کاره افزایش تعداد کارگران اضافی منوط میشود و این کار بوسیله استعمال
 بیشتر ماشین ها، صورت میگیرد. من بازم تکرار میکنم که این امر چه تاثیری

بر روی و ضلع شما خواهد دانست ؟ لیبرال ضحیستری که در طرف چپ مسن قرار گرفته است حق امتیاز اختراع جدیدی را خریداری کرده است که بکلی آن - سید نفر [کارگر] را بخیابان خواهد ریخت . و حالا برای شما کسبه خرده پسا ، این سید نفر شتریانی هستند که شما از دست می دهید و از لحاظ شما مالیات دهندگان ، سید نفر دیگر تعداد کسانی که از هوارض مخصوص مخارج مستندان استفاده می کنند ، افزوده میشود ، " (کف زدن شدید حضار) * با وجود این قبول کنید که این اثرات ناھنجار بهمن جان نیز خاتمه نمی یابند . این سید نفر [بیکار شده] اولاً موجب میشوند که دستمزدها کسانی که بیکار نشده اند ، تنزل کند . کارفرمایان آنها خواهد گفت : حالا مزد شما را کم خواهم کرد . کارگران اعتراض می کنند . آنوقت او خواهد گفت : آها سید نفری را که اخیراً از کارخانه بیرون کرده ایم - فراموش کرده اید ؟ اگر مایل باشید ، میتوانی جای خودتان را با آنها عوض کنید . آنها حسرت آنرا میبرند که تحت هر شرایطی دوباره بکارگمارده شوند ، زیرا اگر سنگی میکنند . کارگران این موضوع را لمس میکنند و مجبور به عقب نشینی میشوند . خوب ، ای لیبرال ضحیستری ، ای فارسیز سیاست ! [در اصل نام يك فرقه کهن یهودی بسیار متعصب و خرافاتی و در ادبیات سیاسی بظهور ریاکار تکبر ! ا. ص. ج] آن کارگران در اینجا هستند و گوش می کنند - آیا اکنون منت تو را باز کرده ام ؟ البته نکتت قضیه باینجا نیز خاتمه نمی یابد . این مردانی که از کار خود بر کار شده اند ، بدنبال کار دیگری میگردند و در آنجا نیز باز موجب افزایش بیشتر افراد اضافی و تنزل قیمت کار میشوند . حرفه هائی که امروز دستمزدها کمتری دارند ، حرفه هائی بودند که در گذشته دستمزدهای بیشتری داشتند و حرفه های پر دستمزدها امروز ، حرفه های کم دستمزدها خواهند بود . باین ترتیب قدرت خرید طبقه زحمتکش روز بروز کمتر میشود و توان با آن دادوستد داخل کشور ناپودی کشیده میشود . شما این مطلب را در کشور خودتان حس خواهید کرد ! مشتریان شما تمهیدات تر خواهند شد و از سودهای شما کاسته خواهد شد و بر تعداد بینهوایان افزوده خواهد شد . و بهر آن ، مالیات ها و هوارضی که برای تامین مخارج مستندان خواهید پرداخت ، افزایش خواهند یافت درآمدهای شما کاسته شده و بر مخارج شما افزوده خواهد شد . شما کمتر ریافت

خواهید کرد و بیشتر خواهید پرداخت . آیا این سیستم رای پسندید ؟ کارخانه -
 داران پولسدار و مالکین و بارمالیاتها و عوارض مخصوص تمامین
 مخارج مستندان بر شما تحمیل خواهند شد . مردان اقشار متوسط ! از نظر
 متولین ، شامانین هائی هستند که باید مالیات بپردازند ، متولین آفریننده
 آن فقری هستند که موجب بوجود آوردن تحول آنها شده است و شما را مجبور میکند
 که صرفقری را که آنها آفریده اند بپردازید . مالک ببرکت امتیازاتی که دارد و
 کارخانه دار از طریق دستمزدها کارگزارانش ، ضرر خود را مرتفع میسازد و همه چیزها بر شما
 خراب میشود . آیا این سیستم رای پسندید ؟ خوب حالا این سیستمی است که
 حضراتی - که در طرف چپ من قرار گرفته اند - نمایندگانش هستند . در مقابل ،
 چیزی که من بشما پیشنهاد می کنم ، چیست ؟ من بیهودالتی را شرح دادم ؛ این
 مطلبی است بجای خود . ولی من میخواهم کاری بیش از این کرده باشم . من در
 اینجا در حضور شما قرار دارم تا بشما نشان بدهم که حق یعنی چه و برای آنکه آنرا
 ثابت کنم (کف زدن شدید حضار)
 سپس ارنست جونس نظریات شخصی خود را درباره رفورم های سیاسی و اقتصادی تشریح کرده
 و چنین میافزاید :

" رای دهندگان و غیر رای دهندگان ، من چندتا از اقدامات اجتنابی و سیاسی را که
 طرفدار پیاده کردن بلا واسطه آنها هستم - همانطور که در ۱۸۴۷ بودم - باشما
 در میان میگذارم . البته بخاطر آنکه مایل بودم آزادی شما را گسترش بدهم ، آزادی
 خودم محدود شده است . " (" گوش کنید ، گوش کنید ") از آنجاکه من میخواستم
 کعبه آزادی را برای همه شما بسازم ، مراهمچون یک جنایتکاریست به سلول
 زندان انداختند - اینجا در طرف چپ من یکی از زندانبانان من نشسته است "

(سروصدای بلند و طولانی مردم و خیره شدن آنها بسمت چپ تریبون)

" چون حقیقت را بیان میکردم ، محکوم به سکوت شدم . دو سال و یک هفته تمام ،
 این مرد ، مراد زندان محبوس کرد ، در زندان انفرادی و محکوم به سکوت . دسترسی
 بقلم و جوهر روکاغذ را برای من ممنوع کرده و در عوض مرا مجبور بکارهای بیپوده کرده بودند

سپس ارنست جونس به سرچارلز زورود اشاره کرده و خطاب با او میگوید :

" آری شما دو سال و یک هفته شادمانی کردید و یاد در گلوشان انداختید و امروز نیست
 من است ! و من فرشته انتقام را که در قطب یکایک انگلیسی های حاضر در اینجا
 زنده است ، می طلبم ! (طوفان عظیم تشویق و کف زدن حضار) " گوش
 فرادهید ! " در میان نفس های این جمعیت عظیم صدای بهم خوردن بالهای
 او را بشنویید ! " (کف زدن شدید مجدداً حضار) " شاید شما ادعا کنید که این
 یک موضوع مربوط به عام نیست ولی این صحت ندارد " (گوش کنید ، گوش کنید !)
 این مطلب مربوط به افکار عمومی است ، زیرا کسی که بزن زندانی توحم نمی کند ،
 بزن کارگر نیز توحم نخواهد کرد و کسی که با طفل زندانیان توحم نکند ، بفرزند
 کارگران برده نیز توحم نخواهد کرد . (" گوش کنید ، گوش کنید ! " و کف زدن حضار)
 " گذشته او [این موضوع] اثبات می کند و وعده و وعید های امروز او نیز آنرا
 نفی نمی کند . چه کسی به قانون اجباری مربوط به ایرلند رای داد ، چه کسی
 بقانون اختناق مطبوعات ایرلند و دخالت در امور آنها رای موافق داد ؟ و یک ؟
 همین که اینجانشسته است ! او را طرد کنید ! چه کسی ۱۵ بار با پیشنهاد هیوم
 که مربوط به گسترش حق رای می باشد - مخالفت کرده ، بر علیه پیشنهاد لوک کینگ -
 که در رابطه با حوزه های انتخاباتی روستایی است - رای داده ، با پیشنهاد
 او ارت - جنی برکوناه کردن دوره مجلس - مخالفت نموده ، بالا یحه پیشنهادی
 برکلی - که رای گیری مخفی را مطالبه میکند - مخالفت کرده است ؟ و یک ! همین
 که اینجانشسته است ! او را طرد کنید ! چه کسی مخالف آزاد نبودن فروست ، ویلیام
 و جونسس بود ؟ و یک ! همین که اینجانشسته است ! او را طرد کنید ! چه کسی
 با تحقیقات در مورد فجایعی - که در دستورات صورت میگرفتند - مخالفت کرده و
 بنفع وارد و نورینگتن ، این حکمرانان سنگساز جزایر ایونی و سیلان رای داده
 است ؟ و یک ! همین که اینجانشسته است ! او را طرد کنید ! چه کسی با کم کردن
 حقوق دوازده هزار لیبره استرلینگی دوک کامبریج مخالفت ورزیده است ؟
 چه کسی با حذف مخارج اضافی ارتش و نیروی دریایی مخالفت کرده است و به لایحه
 الغای مالیات پنجم - رای مخالف داده است [نوعی مالیات که شمول
 پنجمه های رویخیابان عمارات میشد و سابقاً مرسوم بود . ا . س] ، چه کسی
 چهل و هشت بار به هرنوع پیشنهاد مربوط به تقلیل مالیاتها ، رای مخالف داده و